

مرگ بر دیکتاتور!

"حضور احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور جنایتکار جمهوری اسلامی در دانشگاه امیر کبیر تهران (پلی تکنیک) برای دانشجویان مبارز فرصتی بود تا یکبار دیگر گوشه‌ای از خشم و نفرت خود از رژیم ددمنش حاکم را به نمایش بگذارند. آتش‌زدن عکس احمدی‌نژاد در سالنی کوچک و سر پوشیده آنهم در مقابل چشمان خودش و بالا بردن شعار "رئیس‌جمهور فاشیست، پلی تکنیک جای تو نیست" و سر دادن شعار "مرگ بر دیکتاتور" همه حکایت از آن خشم فروخته‌ای می‌کرد که سالهاست زیر فشار سرکوب و بساط دار و شکنجه جمهوری اسلامی مختنق گشته است."

صفحه ۲



دانشگاه تهران - ۱۶ آذر ۱۳۸۵



"جامعه بورژوایی
بر سر یک دوراهی قرار دارد:
سوسیالیسم یا بربریت"

رزا لورکزامبورگ

در این شماره می‌خوانید:

۴ سرکوب انقلاب؛ مسئله این بود

۶ گزارش "هیئت مطالعات عراق" و بحران در آمریکا

۸ مصاحبه با یکی از زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰

۱۳ گزارش گاردین از برخورد جمهوری اسلامی با دانشجویان معترض!

۱۴ گرامس باد ۱۶ آذر، روز دانشجو! (اطلاعیه)

۱۴ نتایج فاجعه بار جنگ در افغانستان!

مصاحبه با کانسپسیون پیچیوتو (Concepcion Picciotto)

۱۵ (زن مبارزی که سالهاست فریاد اعتراض‌اش ... خاموش نگشته است)

۱۷ مبارزه طبقاتی در سطح جهان (ترجمه)

سئون آزاد (قرارداد نهایی صلح میان مانوئیست‌ها و دولت نپال، خطر نابودی

۱۹ دستاوردهای یک جنبش انقلابی)

۲۰ نگاهی به برخی اخبار



سرمقاله

مرگ بر دیکتاتور!

این بار توسط یکی از مضحک‌ترین زبانه‌های تاریخ به نمایش درآمد و کسی که سیاست‌های دقیقاً در خدمت حقانیت بخشیدن به سیاست‌های غارتگرانه دار و دسته بوش می‌باشد و مدام آذوقه تبلیغاتی در اختیار امپریالیسم آمریکا قرار می‌دهد حال مبارزین این آب و خاک را نوکر اجنبی قلمداد می‌کند! و این البته از رژیم‌های خود دست‌نشانده امپریالیست‌هاست و تاریخاً بر اثر توافق آمریکا با دیگر قدرت‌های امپریالیستی در جریان کنفرانس "گوادلوپ" بر اریکه قدرت قرار گرفته است، امر بی‌سابقه‌ای نیست. رژیم‌های که طشت رسوائی روابط با آمریکا بارها و بارها و از جمله در جریان رسوائی "ایران گیت" و "ایران کنترا" از بام به زمین افتاده است، رژیم‌های که ۸ سال در جهت منافع آمریکا، ایران را به صحنه جنگی خانمان‌سوز با عراق تبدیل نموده بود، رژیم‌های که بی‌شرمی تحت عنوان "بازسازی" خرابی‌های جنگ، سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را اجرا نموده و منابع و ثروت‌های کشور را در اختیار قدرت‌های جهانی قرار داده و فقر و فلاکت را در سراسر جامعه ایران در ابعادی باورنکردنی گسترش داده، چنین رژیم‌های آنقدر بی‌شرم است که هنوز هم ریاکارانه از "ضدامریکائی" بودن خود دم می‌زند! سردمداران جمهوری اسلامی همواره و با وقاحت تمام مخالفین خود را دست‌پرورده آمریکا و در خط این قدرت امپریالیستی جا زده‌اند و جالب است که

فراخوان ضرورت پیوند و اتحاد این چهار جنبش بزرگ اجتماعی، چهار جنبشی که در طول سال‌های طولانی سلطه سرکوبگرانه جمهوری اسلامی لحظه‌ای از حرکت باز نایستاده و هر یک به فراخور حال خود، سلطه این رژیم ضد مردمی را به مضاف طلبیده‌اند، خود بیانگر سطح تجربه و آگاهی دانشجویان مبارز بوده و از ارتقا دانش سیاسی و افق دید انقلابی آنان حکایت می‌کند. این فراخوان نشان می‌دهد که بخشی از یکی از آگاه‌ترین جنبش‌های اجتماعی در ایران یعنی جنبش دانشجویی چگونه ضرورت زمان را درک کرده و بر امر اتحاد همه جنبش‌های انقلابی برعلیه دیکتاتوری حاکم تاکید نموده و می‌کوشد مشعل این آگاهی را به میان جامعه ببرد.

یکی از موارد برجسته در جریان اعتراضات دانشجویی در دانشگاه امیر کبیر، عکس‌العمل لمپن‌مآبانه احمدی‌نژاد در مقابل آن بود که این برخوردار، خود باعث افشای هرچه بیشتر چهره او در میان افکار عمومی شد. رئیس‌جمهور رژیم دار و شکنجه حاکم در مقابل اعتراض دانشجویان، به طرح "ستاره‌دار" کردن دانشجویان معترض به عنوان تنبیه آنان، به شکلی لمپن‌مآبانه مزه پراند و گفت: من به این دانشجویان درجه ستوانی خواهم داد! و وقتیکه این لمپن‌بازی‌ها باعث تشدید اعتراضات دانشجویان شد او دانشجویان مبارز را وابسته به آمریکا قلمداد نمود. به واقع طنز تاریخ

حضور احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور جنایتکار جمهوری اسلامی در دانشگاه امیر کبیر تهران (پلی تکنیک) برای دانشجویان مبارز فرصتی بود تا یکبار دیگر گوشه‌ای از خشم و نفرت خود از رژیم ددمنش حاکم را به نمایش بگذارند. آتش‌زدن عکس احمدی‌نژاد در سالنی کوچک و سر پوشیده آنهم در مقابل چشمان خودش و بالا بردن شعار "رئیس‌جمهور فاشیست، پلی تکنیک جای تو نیست" و سر دادن شعار "مرگ بر دیکتاتور" همه حکایت از آن خشم فروخته‌ای می‌کرد که سالهاست زیر فشار سرکوب و بساط دار و شکنجه جمهوری اسلامی مختنق گشته است.

نگاهی به شعارهای دانشجویان معترض در این حرکت، خود بروشنی از رشد سطح خواست‌ها و مطالبات جنبش دانشجویی، عمقیابی حرکت اعتراضی دانشجویان و ارتقاء آگاهی سیاسی آنها و رشد گرایش "چپ رادیکال" در صفوف آنها خبر می‌دهد. برای نمونه تاکید بر اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری و زنان و حمایت از مبارزات و خواست‌های خلق‌های تحت ستم بروشنی نشان می‌دهد که جنبش دانشجویی چگونه هم، وزن جنبش‌های اجتماعی مترقی بر علیه رژیم را شناخته و هم، ضرورت اتحاد همه جنبش‌های اجتماعی برای سرنگونی رژیم را دریافته و بر آن تاکید دارد.

آن هاله نور چه بوده؟ چرا از میان آن همه روحانی مقیم قم، پس از ریاست جمهوری بلافاصله به دیدار مصباح یزدی رفته؟" احمدی‌نژاد آن چنان رسوا می‌شد که فوراً محل را ترک می‌کرد! برآستی چرا توده‌های معلوم‌الحال و رفرمیست‌های شناخته‌شده با بی‌شرمی تمام دانشجویان را به "لمپنیسم" متهم می‌کنند و چرا از حرکت اخیر دانشجویان دانشگاه امیر کبیر و از جمله آتش‌زدن عکس احمدی‌نژاد و "انفجار نارنجک صوتی" یا به قول آنها "ترقه‌پرانی" تعدادی از دانشجویان زبان به شکوه باز کرده‌اند؟ مسئله این است که آنها همگی خوب می‌فهمند که نسلی که امروز عکس احمدی‌نژاد را به آتش می‌کشد فردا نظام اهریمنی‌ای را به آتش خواهد کشید که تا پابرجاست مدام روزی هزاران احمدی‌نژاد بار می‌آورد همان نظام وحشیانه سرمایه‌داری که امثال توده‌های گرداننده سایت "پیک نت" حاضر نیستند به هیچ وجه گزندگی به آن وارد شود و امروز حفاظت از آن برعهده جمهوری اسلامی و امثال احمدی‌نژاد قرار گرفته است، نظامی که تا پابرجاست از آزادی و برابری خبری نخواهد بود و آب خوش از گلوئی توده‌های رنج‌دیده ایران پائین نخواهد رفت، نظامی که تاریخ نابودی‌اش را در دستور کار کارگران و نیروهای انقلابی قرار داده است و روز مرگ آن روز جشن بزرگ توده‌های ستمدیده ما خواهد بود. ■

فرصت‌های تاریخی این مردم از ۲۸ مرداد سال ۳۲ داشته‌اند، حال صدایشان درآمده که چرا به جای اینکه احمدی‌نژاد را زیر رگبار سوالات خود گرفته و افشاء کنید با "نارنجک صدای دار" صدای او را درآورده‌اید. و دیگر به روی نامبارک خود هم نمی‌آورند که اتفاقاً همین اعتراضات بود که احمدی‌نژاد را مجبور به چنان عکس‌العمل‌های احمقانه‌ای نمود که مایه تمسخر همگان شد. آیا مسخره نیست که مقام اول اجرائی یک کشور در مقابل اعتراض تعدادی دانشجو شعار دهد که "توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد!!؟! آتش‌زدن عکس رئیس‌جمهور لمپن جمهوری اسلامی و انفجار "نارنجک صوتی" در محل سخنرانی او بار دیگر خبر از خواست برحق دانشجویان مبنی بر آتش‌زدن نظامی می‌دهد که سال‌هاست آتش به زندگی تهیدستان جامعه زده است. این حرکت به آشکاری از گرایش به روش‌های قهرآمیز در صفوف دانشجویان حکایت کرده و نشان می‌دهد همان شرایطی که دانشجو را امروز وا می‌دارد در محیط دانشگاه "نارنجک صدا دار" منفجر کند در تداوم خود عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی را در مقابل آنها قرار خواهد داد. توده‌های "پیک نت" که سعی می‌کنند به اراجیف‌شان برعلیه دانشجویان مبارز شکل مخالفت با مبارزه قهرآمیز انقلابی هم بدهند مطرح می‌نمایند که دانشجویان می‌بایست در مورد "هاله نور" مورد ادعای احمدی‌نژاد در سخنرانی‌اش در سازمان ملل سوال می‌کردند. انگار که اگر به قول این دار و دسته فرصت‌طلب دانشجویان سوال می‌کردند "ماجرای

امروز آنها دانشجویانی را وابسته به امریکا می‌خوانند که در اعتراضاتشان شعار می‌دادند "هر گونه دخالت خارجی در تعیین سرنوشت مردم محکوم است" و این در حالی است که سیاست احمدی‌نژاد در قبال امریکا درست در راستای منافع قدرت‌های جهانی قرار داشته و به گونه‌ای تنظیم شده که راه دخالت‌های امپریالیستی بر علیه مردم ایران را هموار می‌سازد.

حرکت اخیر دانشجویان دانشگاه امیر کبیر تنها با عکس‌العمل احمدی‌نژاد مواجه نشد بلکه صدای بخش‌های مختلف طبقه حاکم را هم درآورد. اصلاح‌طلبان حکومتی توهین به رئیس‌جمهور "نظام" شان را محکوم کرده و خواستار "حد" نگاه‌داشتن دانشجویان شدند. اما جالب‌تر از همه موضع بغایت ارتجاعی گرایش‌های توده‌ای امثال گردانندگان سایت "پیک نت" بود که حتی وقیحانه‌تر و تندتر از اصلاح‌طلبان حکومتی برعلیه این حرکت موضع گرفته و بار دیگر نوکرصفتی خود نسبت به قدرت و مخالفت ذاتی خود با هر حرکت انقلابی را به نمایش گذاشتند. این دارو دسته بی‌شرم و آبروباخته که سال‌هاست با توجیهات مختلف در جهت تحکیم پایه‌های دیکتاتوری حاکم گام بر می‌دارند، طی نوشته‌هایی که در همین سایت درج شده است، دانشجویان را به باد تمسخر گرفته و مورد هتاک قرار داده‌اند که چرا "فرصت‌سوزی" کرده‌اند! چرا "به جای رگبار شعار، رگبار پرسش به روی احمدی‌نژاد" روان نکردند؟ کسانی که ید طولائی در سوزاندن

سوال: اسمهایشان یادت نیست؟

پاسخ: مثلاً بند ۸ یکی بود بنام سوسن. اینها راحت بودند. توی زندان اینها می‌چرخیدند مثلاً فریده می‌رفت توی بند ۴ می‌نشست اونجا نگاه میکرد که ببیند برنامه‌ها چی هست یا توی بند ۷ می‌نشست و غیره. ولی اتاق او توی بند ۳ بود. از بند بیرون می‌رفتند و می‌آمدند. مثلاً برای دکتر رفتن همه کارها را اینها انجام می‌دادند.

سوال: در واقع، نگرانی‌های داخل بند زندان همان تواب‌ها بودند نه پاسداران معمولی.

پاسخ: این‌ها زندانی را خوب می‌شناختند و روشهای کارش را می‌دانستند. کنترل زندان با اونها راحت تر بود تا اینکه از خودشان کسی را بیاورند. اینها تمام خصوصیات بچه‌ها را می‌شناختند چون بالاخره خودشان یکروزی از همین‌ها بوده‌اند.

ادامه دارد...



مصاحبه با آزاده بندری یکی از زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰

بقیه از ص ۱۳

سوال: یعنی کنترل داخل زندان دست تواین بود؟ زندانیانی که تواب شده بودند بند را کنترل می‌کردند
پاسخ: بله.

سوال: این همکاران فریده که بیشتر دورش بودند چه کسانی بودند؟

پاسخ: تواب‌هایی مثل خودش، مثل فریده بودند.

مردم ما بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و جهت کنترل و سرکوب این انقلاب به قدرت رسید. این رژیم از همان آغاز با فریب مردم در جهت تدارک و سازماندهی سرکوب انقلاب حرکت کرد. انقلاب مردم ستم‌دیده‌ای که با جسارت و خشم بپاخاسته بودند تا سلطه امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده‌اش را از این سرزمین پاک ساخته و به آزادی، دموکراسی و جامعه‌ای رها از ستم دست یابند. اما متأسفانه دشمن خود را در همه چهره‌هایش نمی‌شناختند و بدتر از آن، کاملاً نمی‌دانستند که بر ویرانه‌های کاخ شاهی چه می‌خواهند بر پا سازند. این ضعف‌ها به دشمن مردم امکان داد تا با تغییر چهره به مقابله با انقلاب آنها برخیزد. به واقع، جمهوری اسلامی حاصل این موقعیت بود یعنی حاصل ضعف مردم و ناتوانی‌شان در نابودی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم بر کشور. رژیم جدید که سوار بر موج ناآگاهی توده‌ها با فریب آنها هدایت مائین دولتی را بدست گرفته بود تا انقلاب را به نام انقلاب سرکوب کند فریبکارانه می‌بایست خود را برآمده از انقلاب جلوه داده و ندای "پیروزی انقلاب" سر دهد. و این امر بطور طبیعی در گام اول مستلزم مجازات "سردمداران و بلندپایگان رژیم ساقط شده" بود تا ضمن در نظر گرفتن خواست برحق مردم که با تمام وجود از رژیم سلطنت و حامیان و هادیان آن نفرت داشتند به اصطلاح پیروزی انقلاب و واقعی بودن تغییر اوضاع را به آنها نشان دهد. بنابراین، اعدام تعدادی از "بلند پایگان" رژیم ساقط شده نه ناشی از "روحیه انقلابی" حاکمان جدید بود و نه جهت دادخواهی مردم صورت گرفت. علت اعدام سریع آن جنایتکاران نیز علاوه بر فریب مردم جلوگیری از آشکار شدن برخی از اطلاعاتی بود که افشای آنها به صلاح سردمداران تازه روی کار آمده نبود. بجای اینکه "سردمداران و بلند پایگان" رژیم سلطنت و مقاماتی که دست‌شان تا مرفق به خون مردم ما آغشته بود- و بدون همکاری و همیاری آنها دربار پهلوی قادر به اعمال دیکتاتوری بر مردم نبود- در دادگاه‌های علنی و مردمی محاکمه و مجازات شوند و این دادگاه‌ها به وسیله‌ای جهت ارتقاء آگاهی توده‌ها و افشاء هرچه بیشتر جنایات، چپاولگری‌ها، سرسپردگی‌ها و وابستگی‌های رژیم سلطنت تبدیل شود تعداد معدودی از "سردمداران و بلندپایگان رژیم ساقط شده" در محاکمات فرمایشی و مخفیانه محکوم و سریعاً اعدام شدند تا آبی بر آتش برافروخته خشم مردم پاشیده شود و امکان فریب بیشتر آنها مهیا گردد.

از آنجا که این روزها برخی از نیروهای تازه "دمکرات" شده جهت نشان دادن روحیه دمکراتیک خود به دادخواهی از سلطنت‌طلبان برخاسته و از سکوت "چپ" در آن روزها شگفت‌زده شده‌اند!! باید تأکید کنم که اولاً: مجازات سلطنت‌طلبان جنایتکار خواست برحق مردمی بود که بیش از نیم قرن زیر سلطه این سلطنت وابسته و سرکوبگر شاهد به‌صلا به‌کشید شدن فرزندان آزادی‌خواهان و سرکوب مطالبات برحق‌شان بودند. ثانیاً: جمهوری اسلامی به مثابه جانشین خلف سلطنت منحوس پهلوی به هیچ وجه به این خواست برحق پاسخ نداد و برعکس "مقامات" رژیم سابق را جهت رتق و فتق امور خود بخدمت گرفت و کار به آنجا کشید که در دوران نخست‌وزیری مهندس بازرگان ساواکی‌ها در مقابل دفتر نخست‌وزیری تظاهرات کرده و خواهان دریافت

توضیح: این مقاله نخستین بار در نشریه آرش در پاسخ به سه سوال زیر چاپ شده است:
۱- کشتار سردمداران و بلندپایگان رژیم ستم‌شاهی در روزهای اول انقلاب. ۲- کشتار بخش وسیعی از رهبران، کادرها و هواداران سازمان‌های سیاسی مخالف در سال ۱۳۶۰ تا ۶۴.
۳- کشتار بزرگ تابستان ۱۳۶۷.

سرکوب انقلاب؛ مسئله این بود!

فریبرز سنجری

ابتدا با توده‌های ستم‌دیده، نیروهای مردمی مخالف و سازمان‌های انقلابی روا داشت. برعکس هرچقدر مصالح "اسلام عزیز" قتل و شکنجه و تعزیر اینها را بطور اشد مطالبه می‌کرد در مورد سلطنت‌طلبان "رافت اسلامی" راهنمای عمل بود.

ثالثاً: اینکه بگوئیم (آنهم پس از گذشت این همه سال و این همه تجارب عینی موجود) که "این احکام بی‌سابقه" در "دوران خود" با "سکوت" "جنبش ترقی‌خواهانه و در رأس آن چپ" همراه بود واقعیت را بدرستی منعکس نکرده‌ایم. چون بحث به هیچ وجه بر سر "سکوت" نیروهای ترقی‌خواه و "چپ" نبوده و نیست. واقعیت این است که تعداد مشخصی از سازمان‌های سیاسی در آن دوران سیاست "همکاری" با جمهوری اسلامی را در پیش گرفته بودند و بعدها برخی از آنها حتی در سرکوب توده‌ها همدست رژیم جمهوری اسلامی شدند. بنابراین، موضوع "سکوت" مطرح نبود، مسئله هم‌آوازی و همکاری با دشمن جنایتکاری بود که این جریانات واقعا "راست" با توجه به تعینات سیاسی خود هر یک به شکلی آنرا توجیه می‌کردند و به این وسیله پایه‌های یک استبداد سیاه تازه‌قدرت‌رسیده را تحکیم می‌نمودند. این توضیحات که در نگاه اول ممکن است توضیح واضحات به نظر برسد از این زاویه ضروری است که این روزها همان تفکراتی که در آن "دوران" سرنوشت‌ساز در جهت تحکیم پایه‌های دیکتاتوری لجام‌گسیخته حاکم کوشیدند امروز در لباس دیگری درست در حال اجرای همان وظیفه البته با توجه به "نیازهای زمان" هستند و جالب است که در این میان کمونیست‌ها (یا بقول امروزی‌ها "چپ"ها) هم حکایت مرغ عزا و عروسی را پیدا کرده‌اند که به هر بهانه‌ای باید "دراز" شان کرد!! وگرنه در طول این پروسه طولانی همواره کمونیست‌ها یا "چپ"هایی هم بودند که هم ماهیت ضد‌مردمی و سرکوبگرانه رژیم جانشین رژیم شاه را از همان ابتدا با صراحت و روشنی فریاد زدند و هم عملکردهای فریبکارانه و در همان حال جنایتکارانه سردمداران جدید را پیگیرانه افشاء و محکوم نموده‌اند که اتفاقاً نیروهای "راست" آنها را "چپ‌رو"، "ماوراء چپ" و "آنارشویست" می‌خواندند.

در پاسخ به سوالات یاد شده، با در نظر گرفتن آنچه که گفته شد قبل از هرچیز باید یادآوری کنم که جمهوری اسلامی در بستر اوج‌گیری انقلاب

مطالعه سه سوال طرح شده و توجه به توضیحات ضمیمه آنها، مقدمات اشاره به نکاتی را ضروری می‌کند.

اولاً: مرحله‌بندی‌ای که راهنمای تهیه و طرح این سوالات قرار گرفته از دقت تاریخی برخوردار نیست. از این مرحله‌بندی چنین استنباط می‌شود که سردمداران جمهوری اسلامی در آن "دوران" که تازه بر اریکه قدرت قرار گرفته بودند ابتدا صرفاً به کشتن "سردمداران و بلندپایگان رژیم ساقط شده" پرداخته و پس از مدتی در سال ۶۰ حمله به "سازمان‌های سیاسی مخالف" را سازمان داده‌اند. در حالیکه در واقعیت در همان "دوران" که به‌طور تأسفباری "بهار آزادی" خوانده می‌شد و به تأکید شما "ضیافت‌های مرگ شبانه" در "مدرسه علوی" بر پا بود، یورش وحشیانه رژیم تازه‌قدرت‌رسیده به خلق کرد، نوروز مردم سندانج را خونین ساخت. فکر نمی‌کنم نیازی به یادآوری باشد که این روند از همان ماه‌های اول استقرار رژیم جدید با پیام‌نمودن مطالبات و مبارزات کارگران بیکار، یورش به خلق عرب، حمله به صیادان بندر انزلی، سرکوب خلق ترکمن، اعلام جهاد به خلق کرد، تعرض وحشیانه به دانشگاه‌ها تحت عنوان مضحک "انقلاب فرهنگی"، تحمیل حجاب اجباری به زنان و... ادامه یافت. یعنی در فاصله بهمن ۵۷ تا یورش سراسری سال ۶۰ قداره‌بندان رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی روزی نبوده که خون مخالف، معترض، مبارز و یا کمونیست رزمنده‌ای را به خاک این سرزمین نریخته و بر سر اجساد جانبختگان مردم ما "ضیافت‌های جلالانه" بر پا نکرده باشند.

ثانیاً: از آنجا که چه برای توصیف اعدام تعدادی از "بلندپایگان" سلطنت پهلوی و چه اعدام وسیع نیروهای "سازمان‌های سیاسی مخالف" در اوایل دهه ۶۰ و چه قتل‌عام فجیع زندانیان سیاسی در سال ۶۷ از یک کلمه یعنی "کشتار" استفاده شده است، ممکن است چنین القا شود که نوعی یکسانی و تساوی در چگونگی برخورد جمهوری اسلامی با این نیروهای ماهیتاً متضاد وجود داشته، از این رو ضروری است تأکید کنم که اتفاقاً چگونگی برخورد جمهوری اسلامی با بقایای "رژیم ساقط شده" به هیچ وجه در حد و شکلی نبود که این رژیم جنایتکار از همان

خواست مجازات امرین و عاملین این فجایع به یکی از مهمترین مطالبات مردم ستمدیده ما تبدیل شده که هر سال بویژه در "خاوران" های سراسر ایران فریاد زده می‌شود. مطالبه برحقی که البته جز با سرنگونی انقلابی رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی پاسخ نخواهد یافت. به امید آن روز!

مبارزه طبقاتی در سطح جهان

بقیه از صفحه ۱۹

ایدئولوژی نئولیبرال، واکنش طبقات مسلط به دستاوردهای قابل ملاحظه طبقات کارگر و دهقان در فاصله بین پایان جنگ دوم جهانی و اواسط دهه هفتاد بود. نابرابری عظیمی که از آن پس بوجود آمده، نتیجه مستقیم رشد درآمد طبقات مسلط است که خود یکی از نتایج سیاست‌های با منشأ طبقاتی نئولیبرال را تشکیل می‌دهد. سیاست‌هایی نظیر:

الف- برداشتن هرگونه قید و بند از بازار کار و حرکت آن.

ب- بی‌مرزی در بازار سرمایه که به نفع سرمایه مالی که بخش هژمونیک سرمایه را در دوره ۲۰۰۵ - ۱۹۸۰ تشکیل می‌دهد، تمام شده.

ج- برداشتن مرزها و موانع بر سر راه کالاها و خدمات به نفع اقشار پرمصرف و به زیان طبقات کارگر انجامیده.

د- خصوصی‌سازی خدمات عمومی که به نفع ۲۰ درصد از ثروتمندترین اقشار جامعه و به زیان رفاه اجتماعی طبقات کارگر که به این خدمات وابسته‌اند، منجر شده.

ه- گسترش فردگرایی و مصرف‌گرایی که فرهنگ همبستگی را مورد هجوم قرار داده.

و- گسترش این گفتمان که بازار تعیین‌کننده همه چیز است، اما در عین حال اتحاد بین شرکت‌های فراملیتی و دولتی را که این شرکت‌ها در حوزه آن عمل می‌کنند، پنهان می‌کند.

ز- تقویت گفتمان ضد دخالت‌گرایی که در تضاد کامل با افزایش واقعی دخالت دولت برای بیشترکردن منافع طبقات مسلط و واحدهای اقتصادی (فراملیتی‌ها) که مورد حمایت آن هستند، قرار دارد.

هر یک از این سیاست‌های عمومی جهت‌دار طبقاتی، نیازمند عمل و یا دخالت دولت هستند که با منافع طبقات کارگر به شدت در تضاد است.

ادامه دارد...

ولی مطمئن باشید که دروغ می‌گویند. ببینید در اینجا من فقط یک نفر هستم. یک نفر هم می‌تواند بر شرایط تاثیر گذار باشد. هر کدام از ما می‌توانیم به سهم خود مبارزه را به جلو ببریم منتهی این نیاز به از خود گذشتگی دارد.

پیام فدایی: برای اطلاعات بیشتر از زندگی کانسپسیون می‌توانید به سائیتی که توسط دوستان او برای او تهیه شده رجوع کنید:

<http://www.prop1.org/conchita>

سراسری به هرز می‌رفت. اعدام‌های بی‌پروای سال ۶۰ که تا حدودی در سال ۶۱ و ۶۲ نیز ادامه یافت و نمایش علنی آن همه جنایت و وحشیگری، خود گواه بارزی بود از وسعت و دامنه جنبش انقلابی که دشمن با آگاهی از این امر به شدیدترین و ددمشانه‌ترین وجهی به سرکوب آن برخاسته بود. در این دوره رژیم می‌کوشید با نمایش سبعیت و قاطعیت ضدانقلابی‌اش جو رعب و وحشت را بر سراسر جامعه‌ای که به انقلاب برخاسته بود حاکم سازد تا برای مدت‌ها فکر انقلاب از ذهن مردم دور شده و شرایط برای استثمار و چپاول کارگران و زحمتکشان هرچه بیشتر مهیا گردد. به این ترتیب، اعدام‌های اوائل دهه ۶۰ ضربه مهلکی بود به انقلاب که تا حد زیادی آن را از توان انداخت. اما چند سال بعد هنگامی که رژیم بار دیگر با نشانه‌های برآمد یک جنبش توده‌ای عظیم- بویژه بر بستر مخالفت توده‌ها با ادامه جنگ و عدم امکان تداوم جنگ ارتجاعی ایران و عراق- مواجه شد و خمینی مجبور به سر کشیدن "جام زهر" پذیرش آتش‌بس شد، سردمداران حکومت در مقابله با برآمد توده‌ای جدید یورش دیگری را به جنبش انقلابی مردم سازمان دادند که قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ جلوه بارز آن بود. با قتل‌عام سال ۶۷ در واقع دشمن تیر خلاصی زد به نسلی که به انقلاب برخاسته و شاه‌شاهان را از اریکه قدرت به زیر کشیده بود تا کادرهای با تجربه این ذخیره‌های بازمانده آن نسل به دار آویخته شده و جنبش انقلابی از نسلی از کادرهای ورزیده خود محروم گردد تا در صورت خیزش‌های جدید مردمی که شرایط سخت زندگی آن را الزام آور می‌ساخت امکان مداخله‌گری موثر نیروهای انقلابی از آنها سلب شود.

با توجه به آنچه که گفته شد روشن است که وحشیگری‌ها و ددمشنی‌های جمهوری اسلامی بر علیه خواست‌ها و مطالبات مردم ما و نابودی کامل نسلی از آزادی‌خواهان، انقلابیون و کمونیست‌های این سرزمین در دهه ۶۰، جهت سرکوب قطعی انقلاب جانی ویژه در حافظه تاریخی مردم ما کسب نموده که نه امکان فراموشی باقی می‌گذارد و نه امکان گذشت و نادیده گرفتن حمام خونی که سردمداران این دیکتاتوری لجام‌گسیخته در طول سال‌های سلطه سیاه خود جاری نمودند. به همین دلیل هم علیرغم تلاش نیروهائی که می‌کوشند جنایات جمهوری اسلامی به فراموشی سپرده شود

کجا زندگی میکنم. بطور قطع من مذاکره با او را فقط در فضای باز می‌پذیرم!

سوال: چه پیغامی برای خوانندگان ایرانی دارید؟

پاسخ: فقط می‌خواهم بگویم که دروغ‌های اینان را باور نکنید. اینها هیچ وقت برای هیچ ملتی آزادی یا دموکراسی نیاورده اند. تجربه افغانستان و عراق خود بهترین گواه این حقیقت هست. آزادی هر ملتی فقط به دست خودشان امکان پذیر است. عمل از حرف رساتر است. مزدوران می‌توانند به شما قول کره ماه را بدهند

حقوق‌های عقب‌افتاده خود شدند!! و البته این امر زیاد هم عجیب نبود. چون وقتی که مردم قادر به سرنگونی نظام اقتصادی اجتماعی حاکم نشوند بطور طبیعی ماشین دولتی حاضر و آماده دست‌پخت شاهان وابسته از دسته‌ای به دسته دیگر منتقل شده و در خدمت سرکوب مردم دوباره بکار گرفته می‌شود و دیگر مهم نیست که تازه به قدرت رسیدگان با ریختن "آب توبه" آنرا غسل تعمید داده و اسلامی‌اش کنند!!

واضح است که علیرغم اسلامی‌شدن ماشین سرکوب به ارث‌رسیده از سلطنت پهلوی نمی‌شد فوراً آنرا بطور سراسری بر علیه انقلاب بکار گرفت، چرا که ابتدا لازم بود تأثیرات انقلاب مردم بر این دستگاه جهمی را از آن زدود و افراد روحیه‌باخته‌اش را با لمپن‌های ریش‌رها کرده‌ای جایگزین نمود که جهت کشتن و "نیمه‌کش را تمام‌کش" کردن عزیزان مردم تردیدی به خود راه نمی‌دادند. این امر به زمان نیاز داشت تا با تدارک و سازماندهی جدید، یورش سراسری به جنبش انقلابی مردم سازمان یابد و متأسفانه مماشانات‌ها، سازشکاری‌ها و خیانت‌های برخی نیروهای مدعی آزادی‌خواهی این فرصت را به رژیم جدید داد و جمهوری اسلامی در تابستان سال ۶۰ هجوم سراسری و سیستماتیک خود را آغاز نمود. تا سال ۶۰ سیاست رژیم، پیشبرد نبردهای پراکنده در اینجا و آنجا بود تا ضمن آزمایش ماشین سرکوب خود روحیه، توان و آمادگی نیروهای انقلابی را نیز بسنجد اما در تابستان سال ۶۰ جنگ در تمام جبهه‌ها شروع شده بود و در فاصله کوتاهی دیدیم که انقلاب که به اندازه ضدانقلاب به امر سازماندهی نیروهای خود نپرداخته بود، انقلاب که به اندازه ضدانقلاب هوشیاری به خرج نداده بود از سوی ضدانقلابی که جهت رسیدن به خواست‌های ضد مردمی‌اش قاطع و جسور بود سنگر به سنگر عقب نشست و تقریباً مجبور شد در کردستان که همچون سنگر انقلاب مقابل این یورش دوام آورده بود متمرکز شود. بنابراین، جنایات جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰ در واقع سرکوب انقلابی بود که گرچه با شکست قیام بهمین اوج فروافتاده بود اما دامنه و وسعت قابل توجه و نیرو و توان غیرقابل انکاری داشت که در شرایط فقدان یک رهبری انقلابی

مصاحبه با کانسپسیون پیحوتو

بقیه از صفحه ۱۵

مخارج من توسط انسانهای آزاده تامین میشوند و من بیشتر این کمک‌ها را صرف چاپ مجدد اطلاعیه‌های افشاگرانه می‌کنم.

سوال: آیا حاضر هستید که با رئیس جمهور صحبت کنید؟

پاسخ: اگر او چیزی برای گفتن به همسایه خود داشته باشد فکر کنم بداند من در

گزارش "هیئت مطالعات عراق" و بحران در آمریکا

تهیه و تنظیم از: مریم

آمریکا وجود دارد، به مرحله ای رسیده که به زودی ممکن است آمریکا را به کشوری غیر قابل کنترل تبدیل کند. برای جلوگیری از چنان پیشامدی می بایست به توافقات دوطرفه در عراق رسید و موضع یک جانبه دولت بوش را کنار گذاشت. "اعضای هیئت مزبور معتقدند که ضدیت عمیق جامعه آمریکا با جنگ (که در حال حاضر مخالفتی خاموش و پنهان است) در صورت عدم تغییرات اساسی در سیاستهای آمریکا در عراق، به احتمال قوی به درجه انفجار خواهد رسید و به شکل درگیری های رادیکال سیاسی مشابه با دوران جنگ ویتنام بروز خواهد کرد. البته فراموش نکنیم که در حال حاضر بحرانهای اجتماعی - اقتصادی جامعه آمریکا بسیار عمیق تر از سالهای ۶۰ بوده و اقتصاد آمریکا بیش از آن زمان در ارتباط تنگاتنگ با اقتصاد دنیا قرار دارد. سقوط قیمت املاک و دیگر کالاهای سرمایه ای، افزایش حراج ها به دلیل ورشکستگی، و ازدیاد تعداد ورشکستگی های شخصی، و همچنین سقوط ارزش دلار در بازار ارز، از نشانه های بحران اقتصادی آمریکا می باشد که بدون شک عدم ثبات سیستم مالی بین المللی را تشدید می کند.

گزارش "هیئت مطالعات عراق" راه حل های دیپلماتیکی را برای نجات آمریکا از بن بست عراق پیشنهاد کرده که هدف اصلی آنها جلوگیری از در خطر افتادن منافع امپریالیسم آمریکا در صورت شکست نظامی در عراق می باشد. مذاکره با ایران و سوریه، تجدید نظر در سیاست آمریکا در درگیری های فی مابین اسرائیل و فلسطین، و تحت فشار قرار دادن گروه های قومی و مذهبی در عراق برای رسیدن به "اتحاد ملی"، برخی از راه حل های پیشنهادی می باشند. این گزارش پیشنهاد می کند که بخش عمده نیروهای مسلح آمریکا تا سال ۲۰۰۸ به تدریج از عراق خارج شوند. اما در عین حال تأکید می کند که تعداد نیروهایی که کارشان آموزش پلیس و ارتش عراق است افزایش یابد. که این نیز در واقع به معنای حفظ ده ها هزار سرباز آمریکایی در عراق به مدت نامعلوم و به بهانه آموزش نیروهای مسلح عراق است. این گزارش برای پیشنهاد خود مبنی بر خروج تدریجی بخشی از سربازان آمریکایی از عراق، این دلیل را آورده که از آنجا که آمریکا برای دخالت در کشورهای دیگر جهان نیز به نیرو نیاز دارد، باید در فرستادن سربازهایش به عراق صرفه جویی کند: "آمریکا باید به مناطق مورد نیاز دیگر، مثل افغانستان هم نیرو بفرستد. اما اگر تعداد نیرویمان در عراق را در میزان فعلی نگه داریم، آنگاه برای مناطق دیگر کمبود نیرو خواهیم داشت."

اعضای این هیئت، ۵ دمکرات و ۵ جمهوریخواه، که همه از مدافعین نظم موجود و از خدمتگزاران قدیمی طبقه حاکمه در آمریکا می باشند، در گزارش خود به دلیل اصلی حمله به عراق و اشغال آن کشور نپرداخته اند. آنها کاری به این ندارند که چرا دولت آمریکا عراق را اشغال نموده و این همه جنایات را آفریده است. این گزارش از

امکانات مالی و اطلاعاتی نیروهایی که مسلحانه با ارتش آمریکا می جنگند نیز در داخل جامعه تأمین می شود. گزارش تأکید می کند که نیروهای مقاومت دارای اهداف متفاوتی بوده و برخلاف تبلیغات رسمی، القاعده اقلیت بسیار کوچکی از آنها را تشکیل می دهد. واقعیت این است که اشغال نظامی عراق توسط آمریکا با رشد فزاینده مقاومت های توده ای روبرو شده و تعداد حملات نظامی علیه نیروهای اشغالگر به طور متوسط از ۷۰ حمله روزانه در ماه ژانویه ۲۰۰۶، به ۱۸۰ حمله روزانه در ماه اکتبر ۲۰۰۶ رسیده است.

در این گزارش در حالیکه به تعداد کشته شدگان ارتش آمریکا اشاره می شود اما به هیچ وجه آمار کشته شدگان غیر نظامی عراق که بر طبق تحقیقات دانشگاه جانز هاپکینز به حدود ۶۵۵۰۰۰ نفر می رسد مورد توجه قرار نمی گیرد. لازم به یادآوری است که در این فاصله حدود ۲۹۱۸ سرباز آمریکا در عراق کشته شده اند.

اعضای "هیئت مطالعات عراق" بارها به طور علنی هشدار داده اند که بحران عراق به ثبات سیاسی آمریکا ضربه زده و به رشد بیش از پیش تمایلات ضد جنگ و مخالف با دولت و طبقه حاکمه آمریکا در کشور خواهد انجامید. گزارش مزبور در این زمینه اشاره می کند که "به احتمال قوی مسئله عراق پروسه قطبی شدن جامعه آمریکا را تشدید خواهد کرد. ۶۶ درصد از مردم آمریکا با شیوه اداره جنگ مخالفند و این اعتقاد وجود دارد که انتخابات ماه نوامبر نیز در واقع رفراندومی پیرامون مسئله عراق بود." (نقل به معنی)

برخی از اعضای هیئت مزبور در یک کنفرانس مطبوعاتی پس از انتشار گزارش، اعلام کردند که تأثیر منفی جنگ عراق بر ثبات سیاسی آمریکا را می توان به دوران جنگ ویتنام و یا حتی دوران جنگ داخلی آمریکا تشبیه کرد. یکی از اعضای این هیئت "لی همپلتون" عضو حزب دمکرات و عضو سابق کنگره آمریکا، به خبرنگاران گفت که "اختلاف و تفرقه بر سر جنگ، علاوه بر دیگر تضادهایی که میان دولت و ملت

در روز ۶ دسامبر گزارش "هیئت مطالعات عراق" منتشر شد که مفاد آن بروشنی عمق و اهمیت تاریخی بحرانی که در عراق گریبانگیر آمریکا شده است را بار دیگر آشکار نمود. این گزارش با شرح مختصری از شرایط اسفبار امروز عراق شروع شده و در این باره می نویسد: "عراق در شرایط شبه دوزخی بسر می برد، شرایطی که هر روز بدتر می شود... دولت عراق نتوانسته احتیاجات ابتدایی شهروندان (آب آشامیدنی، برق، سیستم فاضلاب، بهداشت و درمان، تحصیل و غیره) را مهیا کند... سطح تولید در بسیاری از بخش های کوچک و بزرگ صنعتی و کشاورزی حتی بسیار پائین تر از زمان قبل از جنگ است... بیش از ۱۸ میلیون عراقی برای فرار از این شرایط دهشتناک به کشورهای همسایه پناهنده شده اند."

گزارش مزبور به دلیل ماهیت ضد مردمی تهیه کنندگانش به جای اینکه دلایل وجودی شرایط فوق را حاصل حمله نظامی آمریکا به عراق اعلام کند، آنرا ناشی خشونت و درگیری های فرقه ای، اقتصاد ویران به جا مانده از دوران محاصره اقتصادی، فساد و متلاشی شدن کل سیستم اجتماعی و مالی و قضایی قلمداد می کند. اما در همان حال اعلام می کند که برخلاف ادعاهای کاخ سفید مبنی بر "پیشروی به سوی موفقیت"، رژیم دست نشانده آمریکا در بغداد در حال "متلاشی" شدن بوده و نفوذ آمریکا در عراق نیز هر روز کم رنگ تر می شود. گزارش مزبور هشدار می دهد که "درگیری های فرقه ای میان سنی و شیعه در حال اوجگیری بوده و احتمال زیاد دارد که به سقوط دولت عراق و بروز جنگ داخلی و فاجعه در جامعه عراق منجر شود."

در مورد مقاومت های مسلحانه ای که در مقابل اشغالگران انجام می شود، این گزارش اعتراف می کند که این مقاومتها عمدتاً داخلی و از جانب مردم عراق بوده و سلاح و مهمات و

شیعه نشین و سنی نشین عراق انجام دهد. امری که معنی آن کشتار باز هم بیشتر و سرکوب وحشیانه تر مردم عراق توسط اشغالگران خواهد بود. البته روشن است اینکه این طرحها چه وقت بار عملی پیدا کند امری است که به پارامترهای مختلفی وابسته است.

مطالعه گزارش فوق علیرغم همه تبلیغاتی که در حول آن سازمان یافته بروشنی نشان می دهد که جناح های مختلف طبقه حاکم بر آمریکا علیرغم همه اختلافاتشان، در جنایاتی که دولت آمریکا علیه مردم عراق انجام داده، شریک و در ادامه سیاستهای تجاوزگرانه شان هم نظر هستند. همه آنها در این امر متفق القول هستند که اقرار به شکست در عراق، نتایج نابودکننده ای را برای امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه و دیگر مناطق دنیا و همچنین در داخل آمریکا به بار خواهد آورد. و در نتیجه بنا بر منافع خود می کوشد که این سیاست را با کم خطرترین نتایج تداوم بخشد.

قرارداد نهایی صلح میان مائوئیست ها...

بقیه از ص ۱۶

اما معلوم نیست که این کاسه‌های داغ تر از آتش چرا "پراچاندا" را بدلیل مصاحبه با بی-بی-سی این رسانه امپریالیستی سرزنش نمی‌کنند و استناد به آن را نادرست می‌دانند!

اما سخنرانی های "پراچاندا" که ترجمه آنها در سایت‌های پیشنهادی این افراد درج شده نیز با آموزش‌های رفیق مائو انطباق ندارند. به عنوان مثال، مائو رهبری پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک نوین شرط اصلی موفقیت انقلاب می‌داند. اما آنچه که طبق قراردادهای صلح نیپال (و راه پراچاندا) پیش می‌رود این است که پرولتاریا نقشی هژمونیک در دولت نخواهد داشت. و "پراچاندا" خود بارها تکرار کرده است که "شرایط کنونی رفتن به مرکز قدرت برای ما ناممکن است." سوال اینجاست که چرا این افراد ضدامپریالیست، اسارت مبارزین خلق نیپال در دست سازمان ملل (مدافع امپریالیست‌ها) را یک پیروزی و بهانه‌ای برای پایکوبی می‌دانند و نه نتیجه سیاست نادرستی که دستاوردهای ۱۰ ساله مبارزات خلق نیپال را به باد می‌دهد.

کژدمان گر به خلق نیش زنند

اغلب از بیم جان خویش زنند

در خاتمه باید تأکید کنم که با اینکه عملی‌شدن قراردادهای صلح اخیر در واقع منجر به شکست جنبش انقلابی زحمتکشان نیپال خواهد شد، با اینکه عملی‌کردن این قرارداد خیانتی به پرولتاریا و جنبش کمونیستی جهان به شمار می‌رود، اما دیری نخواهد گذشت که پرولتاریای جهان مجدداً صدای امیدبخش رگبار مسلسل‌های خلق نیپال و رزمندگان را از بام جهان خواهند شنید. مبارزه استعمارشوندگان جبر تاریخ است.

تمدن" است. او به طور ضمنی با پیشنهاد مذاکره با ایران و سوریه و همچنین مذاکرات مجدد صلح در فلسطین نیز مخالفت کرد و برای انجام هر کدام همان شرط و شروط های قبلی را تکرار کرد. گزارش مزبور با مخالفت کمیسیون نظامی مجلس سنای آمریکا نیز روبرو شد. دولت اسرائیل نیز بلافاصله مخالفت خود را با آن گزارش اعلام کرد. سرپرستی "هیئت مطالعات عراق" را "جیمز بیکر" به عهده داشت که از دوران ریاست جمهوری بوش (پدر) به عنوان یکی از کارگزاران طبقه حاکمه و سیاستمداری با تجربه مشهور بود. در نتیجه رد کردن گزارش گروه "جیمز بیکر" از جانب بوش، بحران سیاسی و اختلافات موجود در طبقه حاکمه آمریکا (نه تنها در زمینه تاکتیک های سیاسی و نظامی در عراق و منطقه، بلکه حول شرایط سیاسی داخلی آمریکا) را شدت خواهد بخشید. گزارش فوق در این زمینه می گوید: "ادامه مشکلات موجود در عراق به عمیق تر شدن تضادها در جامعه آمریکا منجر خواهد شد... عملی کردن تغییرات تاکتیکی ای که در این گزارش پیشنهاد شده دولت آمریکا را قادر می سازد که حمایت بیشتری را در میان مردم کسب کند." البته برعکس تصور برخی، گزارش فوق به هیچوجه نسخه ای برای پایان دادن به اشغال عراق نیست. این گزارش بر باقی ماندن بخش قابل توجهی از ارتش آمریکا (نیروی نظامی ویژه برای مقابله با حملات غافلگیرانه)، و بخش عمده نیروی هوایی و ۲۰ هزار مشاور آمریکایی در عراق تکیه می کند. حضور این تعداد نیروی آمریکایی در عراق به معنی ادامه جنایات و وحشیگری هائی است که در حال حاضر در عراق انجام می شوند. حتی اگر تغییری در تعداد نیروهای آمریکایی ایجاد شود، تا زمانیکه اشغال نظامی عراق ادامه دارد بدون شک مقاومت مردم و درگیری ها و خون ریزیها ادامه خواهد داشت. البته فراموش نشود که این گزارش فقط کاهش نیروهای آمریکایی را در دراز مدت پیشنهاد می کند. اما با افزایش نیروها در کوتاه مدت مخالف نیست برای نمونه در این زمینه می گوید: "با اینکه با افزایش تعداد نیروها به بیش از ۲۰۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰۰ نفر مخالفیم. اما با افزایش نیروهای آمریکایی در کوتاه مدت و برای ایجاد ثبات در بغداد موافقیم."

از آنجا که افزایش تعداد نیروها (در کوتاه مدت) از طرف همه جناح های هیئت حاکمه آمریکا (و "هیئت مطالعات عراق" نیز) پذیرفته شده است، به نظر می رسد که یکی از طرحهای مطرح در دولت آمریکا این باشد که با افزایش نیروهای در عراق حملات گسترده ای را همزمان در مناطق

بهانه هایی که دولت آمریکا برای حمله به عراق آورده، مثل داشتن سلاح کشتار جمعی و یا حمایت از تروریسم، نام نبرده و اعلام می کند که "ما با اهداف سیاست آمریکا در عراق که توسط رئیس جمهور اعلام شده اند، موافق هستیم. عراق نقش حیاتی در ثبات منطقه و جهان داشته و از نظر منافع آمریکا بسیار مهم است." اما این گزارش از نفت به عنوان یکی از منافع اصلی آمریکا در عراق نام می برد و یک بخش کامل از گزارش را به آن اختصاص داده و پیشنهاد میکند که: "دولت آمریکا باید کمک های تکنیکی لازم را برای تهیه "قانون نفت" به دولت عراق بدهد تا این دولت بتواند چهارچوب قانونی و مالی برای سرمایه گذاری در نفت را بوجود آورد. آمریکا باید سرمایه های بین المللی را به سرمایه گذاری در نفت عراق تشویق کند. آمریکا باید به دولت عراق کمک کند که صنعت ملی نفت را به عنوان یک سرمایه تجاری به حساب آورد." این پیشنهاد در واقع به معنی خصوصی سازی نفت عراق (دومین ذخیره بزرگ نفت جهان) و حراج آن به نفع کمپانی های چند ملیتی است.

یکی از پیشنهادات این گزارش این است که مقداری از بودجه سالانه دولت آمریکا برای به اصطلاح "بازسازی" عراق در نظر گرفته شود. دولت آمریکا تاکنون از تخصیص بخشی از بودجه خدمات عمومی به جنگ خودداری کرده و در عوض بودجه مواقع اضطراری را به جنگ اختصاص داده و توانسته است که رابطه مستقیم میان فشارهای اقتصادی (که در اثر جنگ به مردم آمریکا وارد شده است) و جنگ را تا اندازه ای از انتظار پنهان نگه دارد. اما هیئت مزبور از دولت می خواهد که بودجه جنگ را بیشتر کند و چون بودجه اضطراری ته کشیده، خدمات عمومی را کاهش داده و بودجه آن را به جنگ اختصاص دهد. همین مساله به نوبه خود نشان می دهد که این گزارش نیز تمام و کمال به نفع سیاستهای نظام ظالمانه حاکم و طبقه حاکمه در آمریکا تنظیم شده است.

یک روز بعد از انتشار گزارش، بوش در یک کنفرانس مطبوعاتی (همراه با تونی بلر) مخالفت خود را با جمع بندی ها و پیشنهادات این گزارش اعلام کرد. او با تحلیل این هیئت مبنی بر شکست سیاست های آمریکا در عراق مخالفت کرده و برعکس تأکید نمود که در عراق پیروز شده و اشغال عراق بخشی از مبارزه ایدئولوژیک میان "نفرت" و "دمکراسی و



قسمت دوم

مصاحبه با آزاده بندری یکی از زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰

نتوانست کارش را تمام کند من آمده‌ام که این کار را تمام کنم. او آخوندی بود که خود را روانشناس می‌دانست و همیشه می‌گفت ما بزرگترهائتان را درست کردیم شما که دیگر چیزی نیستید.

بعد شروع کرد به گرفتن مصاحبه‌های ۵ دقیقه‌ای از همه زندانیان. تک‌تک را می‌برد و سوال می‌کرد که چه رابطه‌ای با سازمان خودتان داشته‌اید؟ روابط سازمانی خود را بگوئید. آیا قبول دارید که اشتباه کرده‌اید؟ چون بچه‌ها کم سن و سال بودند و تجربه نداشتند و رابطه‌ای هم با بیرون نداشتند نمی‌توانستند تصمیم بگیرند که چکار باید بکنند. اکثراً گفتیم آره اشتباه کردیم. به این طریق اتاق‌ها را جدا کردند. آنها که گفتند آره اشتباه کردیم و حالا می‌خواهیم جبران کنیم در یک اتاق قرار گرفتند و اتاق بی‌طرف‌ها از اتاق توایین جدا شد. البته هنوز تعداد بی‌طرف‌ها زیاد بود. بچه‌ها واقعاً نمی‌دانستند چکار باید کنند، با اینکه صادقانه به سازمان‌هایشان وابسته بودند ولی چون آگاهی سیاسی‌شان آنقدر نبود که بتوانند از مواضع سیاسی ایدئولوژیک خود دفاع کنند توی بحث با این حاج آقا شمس کم می‌آوردند. اعتقاد داشتیم اما فضا طوری بود که برخورد نمی‌شد کرد و این خب بچه‌ها را بسیار زجر می‌داد. یعنی از نظر روحی بچه‌ها خیلی تحت فشار بودند و در نتیجه حالت بی‌طرفی را گرفتند و گفتند که ما نه سازمانی داریم و نه کاری با سازمان داریم، اصلاً کاری با سیاست نداریم و می‌خواهیم برویم دنبال زندگی‌مان. نه این‌وری نه آن‌وری. یک اتاق شد بی‌طرف‌ها، یک اتاق شد تواب‌ها. تواب‌ها دو شکل بودند: تواب‌هایی که فقط می‌خواستند آزاد شوند (یعنی در واقع تاکتیکی تواب شده بودند) و تواب‌های واقعی که ظاهراً جانشان را هم برای این حاج آقا شمس می‌دادند. این دسته دنبال این شمس بودند و کارهای بند هم کم‌کم از دست سپاه درآمد و افتاد دست تواب‌ها. آنها بند را اداره می‌کردند. در حالیکه قبل از آمدن شمس و تواب‌ها، تمام کارها را جمعی انجام می‌دادیم. بدون اینکه مسائل سازمانی را دخالت دهیم چون فکر می‌کردیم که این کار فعلاً درست است. اما بعد دو تا از بچه‌های مجاهدین که تواب شده بودند، تمام کارهای بند را انجام می‌دادند بطوریکه وقتی کسی می‌آمد توی بند نمی‌توانست تشخیص دهد که آیا او یک زندانی است یا از خواهرهای زینب است. یکی از آنها از بچه‌های بالای مجاهدین بود که بعد از دستگیری در همان سپاه تواب شد قبل از اینکه او را به زندان بیاورند. یکی دیگر از کارهای حاجی شمس گذاشتن کلاس‌های آموزشی بود.

سوال: قبل از اینکه شمس بیاید یک روزتان در زندان چطوری می‌گذشت؟

پاسخ: همان موقع که ما منتقل شدیم به زندان اصلی شهر توی بندر چون قبل از ما دو نفر زندانی سیاسی از بچه‌های چپ بودند که آزاد شده بودند (من نمی‌دانم چطوری و برای چی آنها دستگیر شده بودند) یکسری وسایل مانده بود. مثلاً یکسری کتاب بود، این کتابها خیلی کم بود اما خوب بود گر چه تعداد ما زیاد بود. ما باید وقت می‌گرفتیم که چه موقع می‌توانیم این کتاب‌ها را بخوانیم. صبح که بیدار می‌شدیم. بعد از غذا خوردن و کارهای شخصی، مطالعه می‌کردیم. بعد کارهای دستی داشتیم مثلاً بچه‌هایی که علاقه به نقاشی داشتند نقاشی می‌کردند و بچه‌های دیگر کارهای دستی می‌کردند. بعد گاهی چندتایی دور هم جمع می‌شدیم و راجع به موضوعی صحبت می‌کردیم. شبها هم بیشتر صحبت‌های جمعی داشتیم. سعی می‌کردیم یک جو دوستانه اونجا داشته

سوال: تو تیر سال ۶۰ دستگیر شدی، تا کی در بندرعباس بودی؟

پاسخ: من سال ۶۰ دستگیر شدم و تا حدود تابستان ۶۱ در بندر بودم. بعد منتقل شدم به قزل‌حصار و تا تابستان ۶۲ در آنجا بودم و بعد دوباره آوردنم بندر که تا اواخر پاییز ۶۲ یعنی زمان آزادم آنجا بودم. من ۲ سال محکومیت داشتم که یک سال و نیم آنرا در بندرعباس بودم. در اواخر سال ۶۰ شخصی به نام حاج آقا شمس از مشهد آمد بندر و از همان زمان هم شرایط زندان تغییر کرد. چون برنامه تواب‌ها شروع شد.

سوال: پس آخوندی به نام حاج آقا شمس از مشهد می‌آید و می‌شود مسئول زندان بندر؟

پاسخ: نمی‌دانم که می‌شود به او عنوان مسئول زندان داد و یا نه. بهتر است گفت که ایشان مأمور اجرای یک برنامه بود که باید در مدت کوتاهی انجام می‌شد. این، همان برنامه تواب‌سازی بود، به زبانی دیگر، برنامه از بین بردن انسان‌ها؛ البته نه با گلوله بلکه با خرد کردن آنها، که در این کار موفق شد. زیرا با گلوله، انسان یکبار می‌میرد اما شمس با این پروژه تواب‌سازی هر روز و هر ساعت و هر لحظه این کار را می‌کرد.

سوال: با آمدن او فشار جهت تواب‌شدن شروع می‌شود؟ او چکار می‌کرد؟

پاسخ: بله. او با تواب‌های خودش از مشهد آمده بود. سوال: او با یک اکبپی از تواب‌های خودش آمده بود، خوب چکار می‌کرد؟

پاسخ: در همان ابتدا او یک سخنرانی برای همه زندانیان گذاشت و اعلام کرد که ما چیزی به نام بی‌طرف نداریم. شما باید تکلیف‌تان را روشن کنید، یا این ور یا اون ور. در زندگی بی‌طرف وجود ندارد. بعد از این شروع کرد به تفکیک زندانیان یعنی کسانی که بی‌طرف بودند و چند نفری که نظرات رژیم را قبول کرده بودند. بعد شروع به گذاشتن کلاس‌های آموزشی و مراسم‌های مذهبی در زندان کرد. او همیشه می‌گفت که "شهید" شاهوند

کلاس گذاشتن، وادار کردن بچه‌ها به نماز خواندن و نماز جمعه فرستادن و از این قبیل.

سوال: شمس که اومد آیا از اولین کارهایش این بود که تمام امکانات را از شما بگیرد؟

پاسخ: چیزهای زیادی را گرفت. وقتی شمس آمد کلاً خیلی از آزادیها را از ما گرفت. یک توضیحی لازمه که بدهم. قبل از اینکه شمس بیاید موقعی که آنها ما را منتقل کردند به زندان بزرگ بچه‌هایی که خبر چینی می‌کردند و دیگران را لو داده بودند گزارشاتی داده بودند که باعث شد همانموقع خیلی از چیزهایمان را گرفتند از جمله وسایلمان و طرحهایمان. ما آنها را از روی کتاب طراحی ای که داشتیم می‌کشیدیم. خصوصاً بچه‌هایی که استعداد هنری داشتند این طرحها را می‌کشیدند و حتی ما آنها را می‌فرستادیم بیرون به عنوان کاردستی. اینها را شاهوند یک مقدار از ما گرفته بود و بعد دادیار بعدی تا شمس آمد. در دوره شاهوند هنوز نتوانسته بودند که تواب بسازند. شاهوند خبرچین ساخته بود و کارهایش را با آنها انجام می‌داد. شمس با اتکاء به وضعی که با توابین بوجود آورد خیلی کارها کرد. اول بند ما را عوض کرد. دیگر هواخوری نداشتیم که به این خاطر خیلی از ما دچار بیماری گال شده بودیم. مریض بودیم بعدش هم لباسهایمان آفتاب نمی‌خورد. قسمت انبارها را به ما داد که حیاط اش خیلی کوچک بود و تنها می‌توانستیم لباسهایمان را که شسته بودیم آنجا آویزان کنیم. با آمدن شمس اول بند زنان را عوض کرد و خوابگاه دیگری که مطلقاً به نگهبانان بود را به بند زنان تبدیل کرد. چون او نقشه‌هایی داشت و برای اجرای آن به فضای بیشتری نیاز بود و این خوابگاه بزرگتر و دارای اتاقهای بیشتری بود ولی یک هوا خوری کوچک داشت که او مرتباً این مسئله را عنوان می‌کرد که با راحتی می‌توانید در هوا خوری بروید و برایتان بهتر است. اما اینطور بنود او به این فضای بیشتر احتیاج داشت که بتواند بهتر نقشه اش را عملی کند که همان جدا کردن بچه‌ها از یکدیگر بود.

سوال: یعنی قبل از آمدن شمس می‌توانستید یکسری کارها را آزادانه انجام دهید و با آمدن

شمس محیط زندان کلاً تغییر کرد!

پاسخ: بله کلاً تغییر کرد. تا زمانی که آخرین رفقا را برای اعدام از آنجا بردند ما توانستیم سرود بخوانیم آخرین سری اعدامها، آخرهای سال ۶۰ بود که ما برایشان آخرین سرود را آنتش خواندیم که می‌خواستند فردا بچه‌ها را ببرند جوخه اعدام. بعد از اون تمام اینها برداشته شد، یکسری چیزها اجباری شد. اول شاهوند پایه چنین وضعی را ریخت، بعدی آمد به مقدار کاملترش کرد و شمس آمد و بقول خودش محکمترش کرد. گویا قبلی‌ها کارشان را کامل انجام نداده بودند. خودش میگفت مثل درختی است که شاخه و برگ اضافی دارد و میگفت که من یک سیستمی می‌آورم که نظم داشته باشد تا بتوانیم کنترل کنیم و شما را بیشتر ارشاد کنیم و به جامعه اسلامی برگردانیم شمس با این عقیده آمده بود.

سوال: شمس بود که شما میگفت اینجا زندان نیست؟

پاسخ: بله. می‌گفت اینجا که شما هستید، که زندان نیست. شما فریب خوردگان هستید و ما شما را اینجا آورده ایم که به راه راست هدایت کنیم و سعی کنید که کلمه زندان را بکار نبرید. اینجا یک دانشگاه است اینجا یک دانشگاه اسلامی است شما در این دانشگاه تربیت می‌شوید و آدهای صالحی می‌شوید و بر میگردید به جامعه اسلامی. با این عقیده آمده بود و سیستم کامل زندان را در دست گرفته بود و با سرکوب زندانیان و ایجاد رعب و وحشت، محیط آنجا را عوض کرد. کارش هم چند ماهی بیشتر طول نکشید. بعدش هم آخرین مأموریتش این بود که عده ای از ما را تحویل زندان قزل حصار داد و خودش با توابینش برگشت مشهد.

سوال: با آمدن او غذا خوردن و ملاقات رفتن آیا تغییر کرد؟

پاسخ: توی بندر به اون شکل تغییر نکرد و اگر ملاقاتی داشتیم چیزهایمان را جمعی می‌آوردیم و جمعی هم استفاده می‌کردیم. او اتاقها را جدا کرد اما در همان اتاقها همان تعدادی که بودند از همه چیزها جمعاً استفاده می‌کردند. شاید چون محیط خیلی کوچکی بود نتوانست خیلی شکل

باشیم بدون اینکه وابستگی سیاسی را فراموش کنیم. نمی‌گذاشتیم که این مسئله جدائی بیندازد. یک روابط انسانی داشتیم. شبها بیشتر می‌نشستیم و سرود می‌خواندیم اونموقع می‌توانستیم سرود بخوانیم ولی تلویزیون نداشتیم، روزنامه نداشتیم و البته بعد از اینکه اعتراض کردیم یک تلویزیون کوچک بما دادند که فقط یک کانال را می‌گرفت حتی آنتن هم نداشت. بعد چیز دیگری که ما توانستیم ازشان بگیریم این بود که ادامه تحصیل بدهیم. ما محصل بودیم و من خودم و بچه‌های دیگر تجدیدی داشتیم. ما گفتیم که ما این حق را داریم که درس‌مان را بخوانیم و تجدیدی‌هایمان را امتحان بدهیم. خیلی اصرار کردیم تا اینکه به ما گفتند که به شما اجازه می‌دهیم که خانواده‌هایتان برایتان کتابهایتان را بیاورند و کتابهایمان را برابمان آوردند. مدتی بعد که درسهایمان را خواندیم تا قبل از امتحانات تجدیدی، یک معلم فرستادند و امتحان مدرسه را آن جا دادیم. البته فقط همان امتحان تجدیدی را دادیم ولی برای سال بعد دیگر وضع فرق کرد.

سوال: این شمس که با آمدنش سیستم موجود در زندان بندرعباس را تغییر داد، آیا زندانیان را کتک می‌زد یا نه؟

آیا مثلاً چند نفر را می‌زد تا بقیه بترسند؟

پاسخ: صد در صد.

سوال: وقتی که او آمد این تغییر وضع را چطوری اعلام کرد آیا شماها را جمع کرد و گفت از این به بعد وضع عوض می‌شود یا همه وسایل شما را گرفت؟ اینها را توضیح بده.

پاسخ: روز اولی که آمد گفت من آمده‌ام اینجا که از شما آدم بسازم با گزارشهایی که بماداده اند هیچ کدام از شماها آدم نیستید، اصلاً من آمده‌ام اینجا که شما را آدم کنم. بعد اولین کاری که کردند ما را به هواخوری فرستادند و کل بند را گشتند.

سوال: چه وسایلی از شما گرفتند؟ مثلاً وقتی که بندتان را گشتند آیا کتابهایتان را گرفتند؟ لباسها را؟

پاسخ: اول این را بگم که بعد از ترور شاهوند و قبل از اینکه شمس بیاد دادیار بعدی که آمد، او یک تغییراتی در بند بوجود آورد. کلاً کتابخانه را عوض کردند. کلیه کتابها را بیرون کشیدند و کنترل کردند. در لا به لای کتابهای زندان کتابهای خوبی نیز بود که جاسازی کرده بودیم و ما مرتب از این کتابها استفاده می‌کردیم. او که اومد یک سری تغییراتی داد ولی به اون شکل نبود که شمس می‌خواست. یک تغییراتی او داد و نه به شکلی که به قول خودشان می‌خواستند. شمس می‌گفت عده ای آمده‌اند و رفته‌اند و هیچ کدام کار اصلی را نتوانستند انجام دهند یعنی همان کار تواب سازی. بعد هم

حواشش به نماز نبود. حتی همان مردم حواسشان بود که بفهمند اینها کی اند که با این محافظین آوردند و از کجا آمده اند!

سوال: موقعی که شمس آمد یک سری کلاسها برای شما گذاشت آیا مثلاً از آدمهای بریده استفاده می‌کرد که بیایند برای شما سخنرانی کنند؟ یا فیلم نشان می‌دادند؟

پاسخ: کارهای تبلیغاتی آنها زیاد بود به ما میگفتند که گنده تر از شما هم بریدن. از این شیوه خیلی استفاده می‌کردند.

سوال: چه اشخاصی را می‌آوردند؟

پاسخ: کار تبلیغی را بیشتر بچه‌هایی که خودش از مشهد آورده بود به عنوان تواب می‌کردند. که ما اول فکر می‌کردیم که اینها پاسدار هستند ولی بعداً فهمیدیم که اینها تواب‌هایی هستند که قبلاً مثل ما زندانی بوده اند و دوران حکم خود را به این شکل می‌گذرانند. هم کار می‌کنند هم زندانی هستند.

سوال: آیا برای شما از ویدئوهای رهبران گروه‌ها مثلاً حسین روحانی نگذاشتند؟

پاسخ: بله گذاشتند. در بندر بیشتر کلاسهای آموزشی را خود شمس اداره می‌کرد. زمانی که شمس به قول معروف کارش تمام شد یکسری را خودش دست چین کرد و گفت که اینها باید بروند زندان قزل حصار. ما را که شامل دو تا اتوبوس بودیم پسر و دختر و اکیپ خودش ما را برد به تهران و تحویل زندان قزل حصار دادند. من یک سال آنجا بودم. در میان ما بچه‌های مسجد سلیمان هم بودند که از آن شهر تبعید شده و در بندرعباس زندانی بودند که آنها را نیز فرستاد زندان اوین و بعد از اوین به قزل حصار.

سوال: معیار برای فرستادن به قزل حصار چه بود؟ مثلاً سرموضعی‌ها را بردند؟

در آن زمان دیگر در بندر چیزی به نام سرموضعی نبود. خط غالب این بود که می‌گفتند اشتباه کردیم و سازمانمان را قبول نداریم. فقط چند تایی زندانی که در درگیری خانه تیمی دستگیر شده بودند و همگی می‌دانستند که چه توبه بکنند چه نکنند حکمشان اعدام است سر موضع بودند. در آن زمان از بچه‌های ما یا فراری بودند و یا اگر از بچه‌های بالا کسانی دستگیر شده بودند اعدام شده بودند یا در درگیری شهید شده بودند. شاهوند کارش را در رابطه با چریکها به گفته خودشان تمام کرده بود و نسلشان را برچیده بود. لا اقل در استان هرمزگان. در رابطه با فرستادن به قزل حصار، شمس می‌گفت که شما دارید به من دروغ می‌گوئید و این خط تان است که دارید به من می‌گوئید اشتباه کرده‌اید و من این را در چشمهایتان می‌بینم. چون حتی اگر شماها به رهبریهاتان هم فحش بدهید من قبول نمی‌کنم. اون کسی که توبه می‌کند از جان و دل برای اسلام و امام باید کار کند و این در شما وجود ندارد و شما فقط ما را سر کار گذاشته‌اید. همین فردا اگر کسی از شما را آزاد کنم و طبق گفته خودتان که با کتاب وارد شدید دفعه بعد با اسلحه بر می‌گردید، قضیه این بود. برای همین بود که تمام بچه‌های اتاق بیطرفها را که تقریباً می‌شدیم ۱۴ نفر دختر بردند قزل حصار. بقیه هم از بند پسرها بودند. پسرها هم آنهایی بودند که گفته بودند ما کاری نداریم ما اگر بیرون برویم، می‌رویم دنبال زندگیمان. اما شمس احساس می‌کرد که این حرفها واقعیت ندارند. می‌گفت من صد در صد مطمئن هستم شما از این تیپ آدمها هستید.

سوال: یعنی خطش این بود که همه بشوند مثل اکیپ مشهد. توابی که زندانبان بود؟

پاسخ: آره. میگفت توبه اون هست که وقتی ما می‌گوئیم تیر خلاص را بزن، بزند. وی اگر من بشما الان بگویم که تیر خلاص را بزنید نخواهید زد. میگفت تواب‌ها آنها هستند چون بقول خودشان آنها خالص شده بودند.

سوال: آیا اون خالص‌ها را آزاد می‌کردند؟

اش را عوض کند. یعنی نتوانست کاری بکند که نتوانیم کارهایمان را مشترک انجام دهیم ولی همین که ما را جدا کرد یعنی اتاقی بنام بیطرفان و اتاقی بنام توابین ساخت، وضعیت زیستی ما را بدتر کرد.

سوال: این موضوع را بیشتر توضیح دهید، چطور وضع بدتر شد؟

پاسخ: یکسری امکانات آنها داشتند که به اتاق بیطرفها نمی‌دادند. اتاق بیطرفها درش قفل بود. باید در میزدند که بروند بیرون برای دستشویی، درب را برویمان می‌بستند. درب می‌زدیم و بچه‌های توابی (البته، عزیز کرده‌های شمس) که اونجا کار می‌کردند درب را باز می‌کردند که برویم دستشویی. یا مثلاً می‌گفتند توابین با بیطرفها تماس نگیرند. البته اسمش اتاق توابین بود ولی بچه‌های خوبی هم توی اون اتاق بودند، بچه‌هایی که گفته بودند تواب هستیم ولی از ته دل تواب نبودند و الآن هم با تمام وجود می‌توانم بگویم که بچه‌های خوبی بودند و کوچکترین اسمی از کسی نبرده بودند. در آن زمان، شرایطی ایجاد شده بود که هیچ خبری و خطی به زندانی نمی‌رسید سن کم، بی تجربه گی در مبارزه، نداشتن آگاهی کافی همه و همه این مسائل دست به دست هم داده بودند و قدرت فکر کردن درست را از همه گرفته بود، و در نتیجه همه می‌خواستند بروند دنبال زندگی‌شان.

سوال: آیا بردن زندانی به نماز جمعه در بندرعباس با آمدن شمس شروع شد؟

پاسخ: سالی که شمس آمد بردن به نماز جمعه اجباری شده بود می‌بردند برای نماز جمعه. پسر و دختر را می‌بردند. البته با نگرهبانایی که خودشان از توابین بودند. موقعی که شمس آمد تعدادی تواب با خودش آورده بود که کسی احساس نمی‌کرد که اینها اصلاً زندانی هستند. مردم که اینها را می‌دیدند فکر می‌کردند که اینها خواهران زینب هستند. آنها زندانی را محافظت می‌کردند. مثلاً ۲ صف نماز جمعه را خالی می‌کردند برای زندانیان.

سوال: مگر چند نفر را می‌بردند؟

پاسخ: البته همه را با هم نمی‌بردند چون اطمینان نداشتند که همه را ببرند بنابراین سعی نمی‌کردند همه را با هم ببرند هر دفعه یک گروه را با خود می‌بردند.

سوال: آیا سعی می‌کردند به مردم نشان بدهند که اینها زندانی سیاسی هستند؟

پاسخ: موقعی که زندانیان از ماشین پیاده می‌شدند با اون اسکوردی که سپاه و خود توابها داشتند اصلاً مشخص بود که افراد عادی نیستند که آمده باشند نماز جمعه! مردم نیز متوجه می‌شدند و همه برمی‌گشتند و نگاه می‌کردند. کسی

پاسخ: خالصها تمام دوران حکمشان را با خود حاج آقا می‌گذراندند یعنی اصلاً می‌گفتند ما احساس زندانی بودن را نداریم و می‌گفتند ما احساس می‌کنیم که این کار ماست که داریم انجام می‌دهیم و داریم اشتباهات گذشته خود را جبران می‌کنیم.

سوال: وقتی شما را آوردند به قزل حصار شرایط آن جا چطوری بود؟

پاسخ: ما را بردند توی یک بند. اونجا ۸ تا بند بود که چهار تا بند پسرها و ۴ تا هم بند دخترها و البته از بند پسرهای یکی شان کلاً بند مربوط به رژیم گذشته بود امثال ساواکیها و وابستگان به رژیم شاه و ۳ تای دیگر بچه‌های سیاسی بودند.

سوال: بندهای زنان چطوری بود؟

پاسخ: بند ۷-۸-۳-۴ بند زنان بودند. ما را اول بردند بند ۷، زیر هشت یک اتاقی داده بودند به توابعان که کارهای بند را انجام می‌دادند که همان حالت نگهداری بند را داشتند و یک اتاق که متعلق به بچه‌های چپ بود که همه را آنجا نگهداری می‌کردند. و بچه‌های مذهبی نیز چندین سلول داشتند. توابعان خالص اتاق خودشان را داشتند که کار بند را آنها اداره می‌کردند.

سوال: تفاوت این بندها چی بود؟

پاسخ: می‌گفتند کسانی که در بند ۷ هستند همان بچه‌هایی هستند که حالت بیطرفی را ادامه می‌دهند. بند ۸ بند کسانی بود که سر موضعی بودند. بند ۸ هم بند تنبیه بود هم بند بچه‌های سر موضعی. حاج داود مسئول زندان همیشه می‌گفت اگر فضولی کنید می‌فرستمان بند ۸. بند ۴ بندی بود که می‌گفتند که معلوم نیست که اینها توابعان یا نه. بند ۳ را می‌گفتند که بند توابعان است که البته ما را توی این بندها چرخاندند. و آنچه من دیدم این بود که تعداد توابعان توی بند ۳ بیشتر است ولی همان جو بند ۷ را داشت که مثلاً بچه‌ها حق نداشتند که با همدیگر قدم بزنند یا حرف بزنند یا تجمع کنند ولی تعداد توابعان بند ۳ از بقیه بندها مثل ۴ یا ۷ بیشتر بود البته این توابعان که می‌گویم فرق می‌کند. توابعان بودند که واقعاً کار می‌کردند آنجا یعنی واقعاً جزیی از آنها شده بودند. اما توابعان هم بودند که کلاسها را می‌رفتند یا نمازشان را به موقع می‌خواندند ولی این کارها را می‌کردند که بگویند ما توابعان هستیم. البته خبر چین شده بودند. اما من توابعان اونهایی می‌دانستم که با تمام وجود مثل خود آنها شده بودند. یعنی کلاً با اون سیستم یکی شده بودند.

سوال: موقعی که شما را به قزل حصار بردند و بردند بند

۷ چه زمانی بود؟

پاسخ: سال ۶۱

سوال: چه ماهی در ۶۱؟

پاسخ: احتمالاً اوایل تابستان

سوال: اونجا مسئول قزل حصار کی بود؟

پاسخ: حاج داود رحمانی و یک زیر دست داشت که اسمش حاج احمد بود.

سوال: برخورد اینها با زندانی چطوری بود؟

پاسخ: برخورد حاج داود یک برخورد زشت و غیر انسانی بود و وحشیانه.

سوال: توضیح بده که شرایط زندان چگونه بود و زندانیان چکار می‌کردند؟

پاسخ: هواخوری یک ساعتی در روز بود که بچه‌ها قدم می‌زدند ولی حق نداشتند با هم باشند و هرکس برای خودش یک راهی را می‌رفت و بعد توابعان خودشان اعلام می‌کردند که زمان هواخوری تمام شده و برگردید داخل. خوب، با وجود توابعان و خبرچینها زندگی بسیار مشکل بود چون وقتی با کسی می‌نشستی و حرفی می‌زدی بعد از نیم ساعت دنبال می‌آمدند و می‌پرسیدند با کی حرف زدی و راجع به چی. و اگر می‌گفتی من هیچ چیز نگفتم می‌گفتند خوب باید بروی بند ۸ پیش حاج آقا. که خوب شما را تحویل حاج داود می‌دادند و اگر او نبود تحویل زیر دستش حاج احمد. که هر دوی آنها موجوداتی بسیار کثیف بودند. آنقدر کثیف که توی کلمات نمی‌شه کثیف بودن آنها را بیان کرد، تمام کلماتی که استفاده می‌کردند بسیار رکیک و بد بود. همان روزهای اول، بچه‌های قزل حصار به من گفتند که علاوه بر شکنجه، گاهی هم باید راهروی زندان را کاملاً بشوئیم. یعنی جدا از تنبیه‌های کتکی تنبیه‌های اینجوری هم بود. خیلی راحت می‌بردند زیر ۸ و شروع می‌کردند با مشت و لگد زدن. حاج داود زیاد عادت داشت که با کلمات رکیک انسان را بسیار تحقیر کند که خیلی زیاد ازش استفاده می‌کرد.

سوال: وقتی که تو را به قزل حصار بردند و شما لباسهای محلی خودتان را پوشیده بودید برخوردشان با شما سر این موضوع چگونه بود؟ آیا مخالفت نمی‌کردند؟ جلوگیری نمی‌کردند؟

پاسخ: چرا می‌کردند. موقعی که ما رفتیم چون لباسهای محلی می‌پوشیدیم و لباسهای محلی ما گل دار است و شکل خاص خودش را دارد حاجی داود بما می‌گفت مگر آمدید عروسی و مهمانی که این لباسها را پوشیدید. ما چادر مشکی نداشتیم در حالی که اونجا همه چادر مشکی داشتند و با چادر بودند.

سوال: در قزل حصار آیا پوشیدن چادر اجباری بود؟

پاسخ: نه توی بند راحت بودی چون همه زن بودند. چادر اجباری نبود.

سوال: روسری چی؟

پاسخ: نه، اصلاً مهم نبود همه راحت بودند چون نگهداری زن بودند و از توابعان بودند ولی به محض اینکه دم بند درب رامی‌زدند که غذا را تحویل بدهند آنها که می‌رفتند تحویل بگیرند چادر را می‌کشیدند روی سرشان و دم بند هم یکی از اون پتوها آویزان بود و آن را کنار می‌کشیدند و طبق همان قوانین اسلامی خودشان این توابعان، سرهایشان را کنار می‌کشیدند و به اصطلاح برادرها هم سرهایشان را پائین می‌گرفتند. البته این مسئله ربطی به ما نداشت خود توابعان نگهداری می‌کردند و البته آنموقع توابعان داشتیم تا توابعان، بعضی توابعان تاکتیکی توابعان بودند. توابعان تاکتیکی مسئولیتی نداشتند فقط خالصها بودند که کارهای بند را انجام میدادند که دست چین شده بودند و در اتاق جدائی بودند البته تعدادیشان را هم در سلولهای مختلف پراکنده کرده بودند که کارهای بچه‌ها را تحت نظر داشته باشند و به موقع گزارش بدهند.

سوال: آیا شما آنجا کتاب داشتید؟

پاسخ: بله ولی کتابهایی بود که خود آنها تأیید می‌کردند و توی بند می‌آوردند. کتابخانه داشتیم البته تماماً از کتابهای خودشان.

پاسخ: من خودم ندیدم ولی تا آنجائی که می توانستیم با بچه‌هایی که آنجا بودند صحبت کنم و خبر بگیریم خیلی چیزهای وحشتناکی از حاجی رحمانی می گفتند.

سوال: مثلاً چی، لطفاً بیشتر توضیح بده؟

پاسخ: او خیلی وحشیانه بچه‌ها را کتک می زد. بشکل وحشتناکی اینکار را انجام می داد. بچه‌هایی را که می بردند زیر هشت از لحاظ روحی خیلی اذیت می کردند. حتی قیافه این حاج داود هم می گفت که این چطور آدمی است واقعاً کثیف اصلاً رعایت هیچ چیز را نمی کرد و با اون سن و سال و هیكل بسیار وحشیانه کتک می زد.

سوال: پس تو خودت در اون تابوتها نبوده ای؟

پاسخ: نه.

سوال: وقتی تو را بردند قزل حصار دیگر بازجویی نبود؟ فقط زندانت را می گذراندی؟

پاسخ: بله.

سوال: در آن یک سالی که در قزل حصار بودی آیا آموزشهای سیاسی که هدف اش تواب کردن زندانی بود وجود داشت؟

پاسخ: کلاسهای ویدئویی داشتند که سر ساعت مشخص پخش می شد و بیشتر ویدئوهای حسین روحانی را پخش می کردند. و از خودشان هم بیشتر ویدئوهای محسن قرائتی در رابطه با درسهایی از قران را پخش می کردند. البته مراسمهای مذهبی هم داشتند مثل دعای توسل که توسط توابها در خود بند اجرا می شد.

سوال: دیگر چه اشخاصی را؟

پاسخ: بحثهای بهشتی با فرخ نگهدار را پخش می کردند که نشان دهند که مثلاً بهشتی چطوری جواب اینها را داده است. یا بحثهای احسان طبری. کلاس‌هایی هم از خودشان داشتند که آخوندهای خودشان بود و بیشتر به شکل ویدئویی بود و همه بندها در یک ساعت خاص باید می آمدند و گوش میدادند. البته در بند خودشان. هر بند خودش تلویزیون داشت و نوار ویدئو از یک جا و برای کل بندها پخش می شد. گوش کردن اجباری بود. چون خبرچینها کنترل می کردند که اگر کسی در این کلاسها شرکت نمی کرد فوری گزارش رد می شد. مصاحبه بعضی از زندانیان هم بود. اما از سازمان ما نبودند.

سوال: در زمانی که قزل حصار بودی آیا زندانیانی را می آوردند که با گریه کردن بگویند ما اشتباه کردیم؟

پاسخ: یکسری فیلمها اینها داشتند که من نمی دانم آنرا توی اوین پر کرده بودند یا در قزل حصار. در این فیلمها که برای ما می گذاشتند و هدفشان تضعیف روحیه ما بود. این صحنه‌ها بود. مثلاً طرف گریه می کردو میگفت من اشتباه کرده ام و خیلی نادم هستم و پشیمانم و میخواهم که شما من را ببخشید و از این چیزها. بیشتر برای تضعیف روحیه بچه‌ها استفاده می کردند.

سوال: آیا تواب‌هایی بودند که در حالیکه ندامت کرده بودند اعدام شوند؟

پاسخ: یک توابی بود که میگفت دستم به خون آلوده است. اون را بردند برای اعدام. در بند ۳ بود که بردندش، شب آمدند صدایش کردند خودش می دانست که برای اعدام است از ما هیچ کس با او خداحافظی نکرد ولی از خود دوستان توابش که مثل خودش بودند با او خداحافظی کردند.

سوال: از رفقائی که با تو دستگیر کرده بودند کسی باتو اونجا بود؟

پاسخ: نه ما را تقسیم کردند به بندهای مختلف.

سوال: ترکیب زندان بیشتر از زندانیان مجاهد بود یا چپ؟

پاسخ: بچه‌های مذهبی بیشتر بودند. البته در تهران در بند ۷ که نگاه می کردی می شد فهمیدچه تعداد بچه‌ها چپ هستند ولی در بند ۳ یا ۴ تو نمی توانستی بفهمی مگر اینکه طرف خیلی اطمینان می کرد و می گفت من در ارتباط با فلان سازمان دستگیر شده ام. اصلاً هیچکس به هیچکس

سوال: با توجه به تمام این کنترلها روابط بچه‌هایی که باز اعتقاد به مبارزه داشتند چطوری بود؟

پاسخ: به هر شکلی تلاش می کردند روابط را داشته باشندو حفظ کنند. البته کنترل زیاد بود و خبرچین زیاد. وضع طوری بود که تو دشمن را بغل دست ات احساس می کردی یعنی همان خبرچینها و توابها را. آنها برایت حکم دشمن را داشتند. از هر دو طرف کنترل زیاد بود.

سوال: زندانیانی که سر موضع بودند و مقاومت می کردند توی بند بودند؟

پاسخ: توی قزل حصار این اشخاص را جدا کرده بودند.

سوال: شما که از شهرستان آمده بودید آیا ملاقات داشتید؟ آیا امکان خرید در زندان را داشتید؟

پاسخ: ملاقات مقدور نبود به خاطر راه دور و این که ملاقات ماهی یکبار بود. ولی خوب بچه‌ها سعی می کردند این کمبودها را جبران کنند.

سوال: اما، این که با مقررات آن جا جور در نمی آید یعنی کسی به کسی چیزی بدهد؟

پاسخ: خرید دسته جمعی ممنوع بود اگر چیزی می خواستید بخرید جمعی نمی شد ما قبلاً با هم خرید می کردیم و با هم می خوردیم ولی اینجا امکانش نبود و برای ما این سخت بود. ولی باید خودمان را تطبیق می دادیم ولی بچه‌ها به ما می گفتند که می دانیم که شما مشکلاتی دارید ولی سعی نکنید بما بگوئید که چی احتیاج دارید تا بنوعی آنرا تهیه کنیم.

سوال: در بندرعباس زندانیان زندگی جمعی داشتند و حالا یک دفعه در قزل حصار مجبوربودید شیوه جدیدی را پیش بگیرید؟

پاسخ: بله توی بندرعباس جمع بودیم. پس از آمدن به قزل حصار ما را از هم جدا کردند. اول ما را بردند بند ۷ بعد جدا کردند چون اونها این احساس را داشتند که ما جمعی تصمیم می گیریم یعنی توی بندرعباس بچه‌های مجاهدین یا پیکار یا چریکها همه با هم تصمیم می گرفتیم. ولی حاج داود این را فهمیده بود یعنی شمس به حاج داود اینرا گفته بود که باید اینها را از هم جدا کنید وقتی شما اینها را از هم جدا کردید دیگر چیزی نیستند. ما را برده بودند آنجا بعنوان آدمهای بیطرف ولی حاجی بما میگفت بیطرف!؟ به شما یک بیطرفی نشان می دهم که ببینید!

سوال: در زمانی که تو در قزل حصار بودی آیا آن قیرها یا تابوتها بر قرار بود؟

داشت و سوسن هم قد بلند و عینکی بود و مسول بند ۸، یک روز در بند هفت توابین به فریده اطلاع داده بودند که چند تا از بچه‌های بند قانون مسواک نزدن جمعی را رعایت نکرده اند به همین خاطر او از بند ۳ به این بند آمد و بعد از کلی دعوا و پر خاشش به آنها رفت و حاج داود را آورد و حاج داود آنها را به بند ۸ (تنبیه) منتقل کرد. در قزل حصار نشریه ای من دیدم که توابین در آن چیز می‌نوشتند و عکس تعداد زیادی از آنان در آن درج شده بود در آن نشریه عکس فریده بود که در زیرش نوشته شده بود او در رابطه با سازمان مجاهدین دستگیر شده است.

بقیه در صفحه ۳

اطمینان نمی‌کرد که حتی بگوید در چه رابطه ای دستگیر شده است. ولی اگر اطمینان بود می‌گفتند. مثلاً می‌گفتند که کی چپ است کی مجاهد کی خبرچین است کی تواب است. می‌گفتند حواستان باشد که اگر فلانی آمد و صحبت کرد و گفت که هنوز اعتقاد دارد دروغ است. او از این شیوه استفاده می‌کند تا اینکه این خبرها را به حاجی بدهد و بفهماند که بیکار ننشسته است و کارش را در خدمت به زندانبان دارد انجام می‌دهد. ولی توی بند ۷ راحت می‌توانستی بفهمی که کی چپ است و کی مذهبی.

سوال: در حالی که توی بند ۳ یا ۴ این اصلاً قابل تشخیص نبود.

پاسخ: بله چون همه قاطی بودند. مثلاً شخصی بود بنام فریده که از توابین خودشان بود که آمد ما را بازدید بدنی کرد در زیر هشت و بعد ما را آورد به بند ۷ و گفت مذهبی‌ها یکطرف و بچه‌های چپ طرف دیگر. ما تعجب کردیم که چه ربطی دارد مذهبی یا چپ بودن. چون در بندعباس همه با هم یکجا بودیم. بعد ما را که جدا کرد گفت مذهبی‌ها این سلول و چپها آن سلول. البته توی یک بند بودیم. اما نمی‌توانستیم حتی با هم غذا بخوریم بر اساس مقررات نمی‌شد که با هم غذا بخوریم اجازه نبود.

سوال: آیا امکان اینکه ۲ نفری کتاب بخوانید بود؟

پاسخ: نه. از این خبرها نبود. از صبح که بلند می‌شدیم مثلاً توی بند ۷. ورزش که نمی‌توانستی بکنی البته ورزش تکی اجازه داشتی ولی ۳ تایی یا ۲ تایی نمی‌توانستید ورزش بکنید. صبحانه می‌خوریم که البته اگر بشود اسمش را گذاشت صبحانه. سفره می‌انداختیم سر سفره همه می‌نشستیم. چون طور دیگری امکان نداشت وگرنه اگر جا بود حتی اجازه این سفره را هم نمی‌دادند. جا آن قدر کم بود که مثلاً تخت به اندازه کافی نبود و باید توی راهرو بند هم می‌خوابیدیم. بعد از صبحانه بیشتر بچه‌ها کتاب می‌خواندند یا روزنامه‌هایی که خودشان می‌دادند.

بعد از ظهر هم که یک ساعت هواخوری می‌دادند. تواب‌ها تعدادشان زیاد بود (توابع‌های خطی). اونجا اسم و فامیل کسی را نمی‌دانستیم ولی مثلاً صدا می‌کردند فریده، سوسن. ولی فریده مسئول توابین زن بود. اتاق خود فریده توی بند ۳ بود ولی تمام بند ۴ و ۷ و ۸ را کنترل می‌کرد. این فریده کسی بود که مسئولیت توابین زن را به عهده داشت طرحها را اون میداد. فریده از اون خالصها بود دست راست حاج داود. فریده از هواداران مجاهدین بود که هیکل تو پر و کوتاهی

گزارش گاردین از برخورد جمهوری اسلامی با دانشجویان معترض!

به گزارش روزنامه گارین:

دانشجویان خشمگین که در روز دانشجو (۱۶ آذر) دست به تظاهرات زده بودند مجبور شدند که مخفی شوند! گاردین در این گزارش اطلاع داد که دانشجویی که پلاکارد "رئیس جمهور فاشیست، پلی تکنیک جای تو نیست" را حمل میکرد و سه دانشجوی دیگر که عکس احمدی نژاد را به آتش کشیده بودند به دلیل تهدید از طرف انصار حزب الله مجبور شده اند که خود را مخفی کنند.

یکی از دانشجویانی که در این حرکت شرکت داشته به خبرنگار گاردین گفته است که ما در حال شعار دادن "احمدی نژاد، گورت را گم کن" بودیم که او (احمدی نژاد) از این شعار کاملاً شوک زده شد و لبخند همیشگی اش از چهره اش محو شد و ما فکر کردیم که او الان گریه میکند! به گفته این دانشجو احمدی نژاد از هوادارانش خواست که آنها هم شعارهای "مذهبی" سر بدهند و در حالیکه بدنش میلرزید خود نیز برای خودش شعار میداد! دانشجوی مزبور به خبرنگار گاردین میگوید او ما را مستقیماً تهدید کرد و گفت کاری که ما میکنیم (تظاهرات) برعلیه "منافع ملی" است. در این زمان بود که دانشجویان بیشتر به خشم آمده و او را "یک دیکتاتور دورگوی مذهبی" خواندند و شعار "آمریکا را فراموش کن، به فکر ما باش" را سر دادند! احمدی نژاد وقتیکه برخورد دانشجویان معترض را دید تلاش کرد با مسخره کردن آنها کارشان را بی اهمیت جلوه دهد و با تمسخر گفت که دانشجویان با تنبیه دانشجویی مواجه میشوند، تنبیهی که منجر به محروم شدن از تحصیل میشود و ادامه داد که او از "حکم" ریاست جمهوری استفاده میکند و دانشجویانی که سه ستاره دارند را در لیست گروهبانی قرار میدهد، اما این برخورد برعکس خشم واقعی دانشجویان را برانگیخت.

به گزارش گاردین بعد از این تظاهرات مسئولان دانشگاه شروع به صدور حکم تعلیق از تحصیل دانشجویان معترض نموده و تا کنون بیش از هفتاد دانشجو را از تحصیل محرم کرده اند این حکم های تعلیق شامل حال دانشجویانی که مقالات انتقادآمیز به دولت مینوشتند نیز شده است. یکی از دانشجویان معترض به خبرنگار گاردین گفته است که منتظر واکنش های سخت تر از این از طرف دولت در قبال دانشجویان میباشند. به گفته این دانشجو جهت مقابله با سرکوب رژیم، فعالین دانشجویی در ایران مجبور به فعالیت مخفی میشوند همانطور که درست قبل از انقلاب مجبور به مخفی کاری بودند.

گرامی باد ۱۶ آذر روز دانشجو!

۱۶ آذر در تاریخ مبارزات مردم ستمدیده ما بر علیه امپریالیسم جایگاه ویژه ای دارد. پنجاه و سه سال پیش در چنین روزی دستگاه سلطنت منفور پهلوی در پیشگاه ارباب خود امریکا جنبش دانشجویی را به خون کشید. در شرایط بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد در حالیکه نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت امریکا به ایران سفر کرده بود تا بر بستر شکست مبارزات مردم، دستاوردهای سرکوب مبارزات مردم برای امریکا را جمع‌آوری کند؛ دانشجویان مبارز در دانشگاه تهران به اعتراض برخاسته و فریاد "مرگ بر شاه" و "مرگ بر امریکا"ی آنها بساط مملکت‌فروشی شاه امریکائی را در هم ریخت. جنایتکاران حاکم، سرمست از پیروزی کودتای ننگین خود، هنگامی که با جنبش دانشجویان آگاه مواجه شدند، دانشجویان بیگناه را به رگبار بسته و به این ترتیب خون دانشجویان مبارز یعنی شریعت رضوی، محدث قندچی و بزرگنیا، نهال جنبش دانشجویی بر علیه ارتجاع را بارور ساخت.

از آن روز به بعد، ۱۶ آذر بخاطر تاثیرات مبارزاتی اش بر روحیه مردم و بویژه دانشجویان، به سمبل پیکار خستگی‌ناپذیر دانشجویان مبارز بر علیه سلطه امپریالیسم و رژیم‌های وابسته‌اش تبدیل شد. پیکاری که در تمام سالهای سلطه امپریالیسم در ایران چه در دوران شاه و چه جانشین خلفاش جمهوری اسلامی تداوم یافت و صحنه‌های پرشکوهی از اعتراض و مقاومت بر علیه ظلم را به نمایش گذاشت. پیکاری که نشان داد که دانشگاه همواره یکی از سنگرهای مقدم نبرد بر علیه دشمنان مردم می‌باشد.

مروری به مبارزات انقلابی چند دهه اخیر در جامعه تحت سلطه ما نشان می‌دهد که از رستاخیز سیاهکل که دانشجویان مبارز به صحن دانشگاه ریخته و فریاد برآوردند "فرسیو مرگات مبارک" تا ۱۸ تیر ۱۳۷۸ که دانشجویان در جریان ۶ روز خیزش مبارزاتی خویش، زمین را زیر پای دشمنان‌شان به لرزه درآوردند و پروژه فریبکارانه خاتمی دجال را نقش بر آب کردند همواره جنبش دانشجویی به مثابه جزء لاینفکی از انقلاب ضدامپریالیستی مردم ما لحظه‌ای از مبارزه باز نایستاده است. و امروز نیز علیرغم همه تبلیغات جمهوری اسلامی و مشاطه‌گران این سلطه جهنمی روزی نیست که خبر فریاد اعتراض دانشجویان مبارز شنیده نشود و در گرامی‌داشت ۱۶ آذر شعارهای چون "نان و آزادی برای همه" آنها توجه افکار عمومی و مردم مبارز را به دانشگاه‌ها، این مراکز مبارزه و مقاومت، جلب نکند.

نکته برجسته دیگری که در بررسی جنبش دانشجویی خودنمایی می‌کند، عبارت از این واقعیت امیدوارکننده است که این روزها بخصوص نگاهی به نشریات دانشجویی و وبلاگ‌های دانشجویان مبارز خبر از رشد گرایش‌های رادیکال در دانشگاه‌ها داده و نشان می‌دهد که علیرغم همه سرکوب‌ها و ترفندهای جمهوری اسلامی، دانشجویان مبارز به این حقیقت دست یافته‌اند که برای فرارفتن از وضع موجود چاره‌ای جز تلاش جهت دستیابی به تئوری انقلابی وجود ندارد و درست همین واقعیت است که گرایش روزافزون دانشجویان مبارز به نظرات مارکسیستی و رهبرانی نظیر مارکس و لنین را توضیح داده و دلیل روی‌آوری چشمگیر دانشجویان مبارز به اندیشه‌های والای اندیشمندان کمونیستی چون پویان‌ها و احمدزاده‌ها را معلوم می‌کند. و نشان می‌دهد که چرا کسانی که قصدشان راهگشائی برای رهائی از شرایط دهشتناک کنونی است چاره‌ای ندارند جز اینکه همچون آن جانباختگان به تحلیل شرایط کنونی پرداخته و هم چون آنها بکوشند که تنها نجات ستمدیدگان راهنمای حرکت و زندگی‌شان باشد.

واقعیت این است که وجود چنین گرایشاتی در صفوف دانشجویان مبارز و تلاش‌های بی‌وقفه آنها آینده جنبش دانشجویی را هرچه روشن‌تر ساخته و به این جنبش امکان می‌دهد که نقش انقلابی خود را در مبارزات مردمی همچون همیشه ایفا نماید. در سالگرد ۱۶ آذر ضمن بزرگداشت یاد و خاطره درخشان جانباختگان ۱۶ آذر، بکوشیم رهرو آرمان‌های والای مبارزاتی و انسانی آنان باشیم.

فعالین چریک‌های فدائی خلق ایران - هلند

آذر ۱۳۸۵

باشد. بر اساس آمار گزارش داده شده از سوی مقامات وزارت انرژی افغانستان، فقط ۱۱ درصد از مردم این کشور به برق دسترسی دارند. بانک جهانی در آخرین گزارش خود عدم دسترسی سرمایه‌گذاران به زمین و نبود برق در افغانستان را از موانع کلیدی در برابر سرمایه‌گذاری خوانده است و سرمایه‌گذاران زانو صفتی که منتظر بوجود آمدن شرایط امن و مساعدتری برای مکیدن خون مردم زحمتکش افغانستان هستند در کنفرانسی در لندن از حامد کرزای خواستند که مالکیت خارجی‌ان بر زمین که هم اکنون ۵۰ سال می‌باشد را بیشتر کند. و این‌ها همه در حالی است که مسئولان سازمان خوراک و زراعت ملل متحد هشدار خطر گرسنگی دو نیم میلیون افغانی را در سال جاری می‌دهند. در حالیکه هزینه‌هایی که امپریالیستها برای بمب باران مردم افغانستان تا کنون خرج کرده‌اند بر کسی پوشیده نیست!



نتایج فاجعه بار جنگ در افغانستان!

طبق گزارش سازمان ملل متحد، امروزه حدود ۸۰ درصد از مردم افغانستان به آب آشامیدنی بهداشتی دسترسی ندارند. مرکز توسعه ملل متحد در گزارشی تأیید کرد که فقط ۲۳ درصد از مردم افغانستان به آب بهداشتی دسترسی دارند. در ادامه این گزارش آمده است که عدم دسترسی مردم به آب آشامیدنی سالم در روستاها مشکلات جدی را به وجود آورده و فشار سنگینی را بر روی خانواده‌های فقیر به ویژه زنان گذاشته است، زنانی که مجبورند بدون هیچ‌گونه وسیله نقلیه آب آشامیدنی را از فاصله‌های دور به خانه‌های خود منتقل کنند. عمق این تراژدی در این است که مقامات دولت "متعهد" شده‌اند که تا پایان سال ۲۰۲۰ تنها برای ۵۰ درصد از مردم افغانستان آب آشامیدنی سالم تهیه کنند! یعنی ۱۷ سال دیگر طول خواهد کشید که آن‌ها تازه برای ۵۰ درصد از جمعیت آب آشامیدنی تهیه کنند. در زمینه وجود برق هم شرایط چندان بهتر نمی‌



مصاحبه با کانسپسیون پچیوتو (Concepcion Picciotto)

(زن مبارزی که سالهاست فریاد اعتراضش به جنایات امپریالیسم در مقابل "کاخ سفید" خاموش نگشته است)

سارا نیکو

محل زندگی "کانسپسیون" درست روی "کاخ سفید" آن طرف خیابان در پارک "لافایت" قرار دارد. در وحله اول باور کردنی نیست که بشود ۲۵ سال در سرما و گرمای واشنگتن با نداشتن اولیه ترین وسایل زندگی، این وضع را ادامه داد اما این ناباوری با دیدن این نوشته بر سر در محل زندگی او که می‌گوید: "مبارزه ای ۲۴ ساعته بر علیه استفاده از سلاح‌های هسته ای و برای صلح از سال ۱۹۸۱ تا حالا" سریعاً به تحسین تبدیل می‌شود.

۲۵ سال پیش کانسپسیون تصمیم می‌گیرد که بهترین شیوه برای این که پیغام خودش را به مردم جهان برساند همان زندگی کردن در مقابل درب ورودی "کاخ سفید" می‌باشد. به همین دلیل با نصب پلاستیک بی رنگ و روئی بر روی چتر سایه بانی در پارک "لافایت" برای خودش به اصطلاح کلبه ای بی در و پیکر برپا نموده است. نمای بیرونی این کلبه را عکسهایی دلخراش از خرابی‌ها و کشتار مردم در هیروشیما و ویتنام توسط ارتش آمریکا تزئین می‌کنند. در گوشه دیگری، عکسهایی جنایات اسرائیل بر علیه مردم فلسطین و لبنان رهگذران را در جا می‌خکوب میکند. نوشته ای با حروف درشت که به عابرین می‌گوید: "سکوت نکنید، سلاح‌های کشتار جمعی را طرد کنید" توجه همه را به خود جلب میکند. شعارهای دیگری چون "اگر صلح می‌خواهید، اول باید برای عدالت مبارزه کنید" و یا "نه به سلاح‌های هسته ای

چشماتش منعکس کننده شور مبارزاتی اوست. می‌گوید که زمستان‌ها برای او خیلی سخت هستند. هیچ مقدار لباسی نمی‌تواند جلوی نفوذ سرما را بگیرد و فقط با قدم زدن است که می‌تواند از منجمد شدن پرهیز کند. می‌گوید که در زمستان‌ها در این پارک بارها شاهد مرگ آدم‌های خیابان خواب بر اثر سرما بوده است. در شبانه روز ۳ ساعت بیشتر خواب ندارد و آن هم در حالت نشسته، چون بر طبق قوانین پارک، خوابیدن در پارک "کمپ زدن" محسوب می‌شود و این کاری غیر قانونی است و اگر پلیس پارک او را در حال خوابیدن پیدا کند، سریعاً دستگیر خواهد شد. اطراف محوطه "کاخ سفید" شدیداً تحت کنترل می‌باشد. برای رسیدن به این نقطه باید از ده‌ها سد پلیس رد شد. خیابان‌های اصلی اطراف کاخ که در دهه ۸۰ برای عبور اتوموبیل‌ها آزاد بودند اکنون توسط ستونهای سیمانی عظیم مسدود شده اند و تنها راه عبور برای عابرین پیاده قابل استفاده می‌باشد. در رویروی "کاخ سفید" انبوه عظیمی از توریست‌ها مشغول عکس گرفتن هستند ولی به نظر می‌رسد که دیدن دو تک تیرانداز آماده به حمله در بالای پشت بام کاخ، بیشتر از خود ساختمان کاخ توجهشان را جلب کرده است.

چهره کانسپسیون، زنی ۶۱ ساله با صدایی رسا، قامتی استوار ولی نحیف و با متانتی خاص برای کسانی که در ظرف ۲۵ سال اخیر از "کاخ سفید" در واشنگتن دیدن کرده‌اند بدون شک باید آشنا باشد. هر روز صدای شعارهای اعتراضی او بر علیه جنگ‌های امپریالیستی و جنایات صهیونیست‌ها سکوت اطراف "کاخ سفید" را در هم می‌شکند و از آنجا که این محل در واشنگتن یکی از مراکز مهم توریستی در جهان است. توریست‌هایی را که احتمالاً با متحمل شدن مخارج فراوان برای دیدن از "کاخ سفید" هر روز در این مکان جمع شده اند را به طرف خود جلب می‌کند.

اراده و پشتکار مبارزاتی کانسپسیون برای همه تحسین آمیز است. او از سال ۱۹۸۱ تا به حال بطور ۲۴ ساعته، از سپیده دم تا فرا رسیدن تاریکی و سکوت کشنده نیمه شب در پارک جلوی "کاخ سفید" زندگی می‌کند. شخصیت منظمی دارد و با وسواس خاصی اطراف محل زندگی خود را مرتباً تمیز نگه می‌دارد. پوست صورتش بر اثر ۲۵ سال زندگی در فضای آزاد، در آفتاب سوزان تابستان و سرمای کشنده زمستان حالت چرمی پیدا کرده است، ولی برق

سوال: آیا نتیجه انتخابات اخیر که باعث شد دموکرات‌ها در کنگره و سنا به اکثریت برسند را مثبت ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: به هیچ وجه! دموکرات‌ها و جمهوریخواه‌ها هیچ فرقی با همدیگر ندارند. این را تاریخ ثابت کرده است. دموکرات‌ها در جنایت بر علیه مردم سابقه بهتری از جمهوریخواهان ندارند. راحت تر بگویم سگ زرد برادر شغال است. به باور من حتی سازمان ملل هم در حقیقت اسب تروای آنهاست. سازمانی که قرار بود حافظ صلح در جهان باشد می‌بینیم که چگونه هر طرف که دولت آمریکا هل اش بدهد به همان طرف می‌رود.

در این حین، دانش آموزان کلاس یک آموزشگاه برای دیدن از "کاخ سفید" با شیطنت‌های خاص خود بطور گروهی به خیابان می‌ریزند. قبل از رفتن به طرف کاخ، پوسترها و شعارهای کانسپسیون توجه شان را جلب می‌کند. علیرغم اصرار معلمین برای رفتن به طرف کاخ، همه در مقابل مکان کانسپسیون می‌خکوب شده اند. همه مشتاق گرفتن عکس با او هستند و او هم با رضایت کامل در حالیکه دو انگشش را به علامت پیروزی بالا آورده در میان دانش آموزان قرار می‌گیرد. دختر جوانی از دیگری سوال میکند که آیا فکر میکنی زندگی و آنچه که این زن میگوید برای جرج بوش اهمیت دارد؟ و دیگری جواب میدهد احتمالاً نه! دختر جوان دیگری کانسپسیون را در بغل میگیرد و میگوید که فقط می‌خواهم بتو بگویم که اینکاری که تو میکنی شهادت زیادی می‌خواهد و من برای مبارزه تو احترام بسیاری قائلم. پسر جوانی با لحن دوستانه ای میگوید که پدر من یک نظامی است و الان دو سال هست که از ما جدا شده و در عراق بسر میبرد. آیا تو فکر میکنی که اگر پدر من و امثال او در عراق نبودند تو الان این آزادی را داشتی که در اینجا به این راحتی اعتراض کنی؟ که کانسپسیون به او توضیح میدهد که آیا ۶۵۰ هزار تن از مردم بی گناه عراق باید کشته میشدند تا من بتوانم حرفم را بزنم؟ آنها چه کاری به ما داشتند؟ و اطلاعیه ای را در جهت افشاکاری از ادعاهای دروغین کابینه بوش مبنی بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق به پسر جوان میدهد و بحث بین دانش آموزان بالا می‌گیرد. حقیقتاً تحسین برانگیز است، واقعا با چه ابزار دیگری میشد با امکانات تقریباً نزدیک به صفر این همه بر افکار عمومی تاثیر گذاشت. کانسپسیون خود هم مروج است و هم مبلغ. خود رسانه ارتباط جمعی خودش هست.

سوال: آیا از طرف مقامات امنیتی مورد آزار قرار می‌گیرید؟

پاسخ: مشکل خواهد بود که بتوانم تمامی ظلم‌هایی را که مقامات امنیتی در دوران تمام رئیس جمهورها در این ۲۵ سال بر من روا داشتند را بیان کنم. آنها برای شکستن من از هیچ شیوه کثیفی دریغ نکردند، تهدید، ضرب و شتم، فشارهای روحی. آنها تلاش می‌کنند که برای بی اعتبار کردن من، مرا دیوانه معرفی کنند. آخر به مغز علیل آنها نمی‌تواند خطور کند که به بله میشود آنقدر به باورهای اعتقاد داشته باشی که

حاضر شوی از تمام نعمات زندگی معمولی دست بشویی و تمام زندگیت را وقف مبارزه با بی عدالتی کنی. ولی این را بدان که این یک جنگ است و مقامات دولتی می‌خواهند به هر قیمتی این جنگ را برنده شوند ولی من میدانم که از آنجا که من حقانیت دارم پیروزی با من خواهد بود. بیش از ۸ بار دستگیر شده ام. فشارها روز به روز بیشتر می‌شوند. شبها خیلی سخت هستند. میبینی که الان هم من از "کلاه خود" استفاده می‌کنم چون نمی‌دانم که کی و چه گونه ممکن است مورد حمله آنها قرار بگیرم. شبها هم با همین "کلاه خود" می‌خواهم. چند سال پیش هم از طرف شخصی که بعدا معلوم شد که افسری از نیروی تفنگ داران آمریکا بود مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. طوری که کلامم را به قدری پایین کشید که جلوی تقسم گرفته شده بود و آسیب جدی به صورتم زده شد. در این چند سال اخیر توسط تک تیراندازانی که در بالای کاخ کشیک می‌دهند مورد حمله قرار گرفته ام. آنها از راه دور با اشعه "لیزر" به من شوک می‌دهند. گاهی اوقات صبح که بلند می‌شوم از درد پا قدرت حرکت هم ندارم. اشعه "لیزر" را به چشم و دهان و پشت من نشانه می‌گیرند. درد وحشتناکی است ولی با خودم حرف می‌زنم که باید قوی باشم و گریه نکنم. چون خواست آنها در هم شکستن مقاومت ۲۵ ساله من می‌باشد. دو هفته پیش، ساعت ۲ و نیمه نصفه شب، مانشین پلیس مخفی تا دم در محل من آمده و طوری که لوله آگروزش درست رو به دهانه ورودی محل زندگی من باشد ایستاد و فریاد میزد که "دیوانه سر تو بگیر این جا، می‌خواهم بهت قدری گاز کربنیک بدم که بهتر نفس بکشی". از او پرسیدم که چرا این کار را می‌کنی؟ مگر ما هر دو از لحاظ قانونی مساوی نیستیم؟ گفت "انه قانون شامل حال تو دیوانه نمی‌شه". من فقط به خودم می‌گویم که آینده با من است، همین.

سوال: چرا فکر میکنید که مقامات اینقدر به بودن شما در این محل حساس هستند؟

پاسخ: همانطور که میبینی افشاکاری‌های من بسیار مورد توجه مردم قرار می‌گیرد. مردمی که از سراسر جهان برای دیدن به اینجا آمده اند، نزد من می‌آیند. اینها وقتی به محل‌های زندگی خودشان برمی‌گردند مسلمان اخبار این مقاومت را در بین نزدیکان خود پخش می‌کنند. مردم با چشم خود می‌بینند که میشود با امکاناتی چنین اندک، بزرگترین قدرت جهانی را به مبارزه طلبید. بودن من در این جا امید به ساختن جهانی بهتر را در دل‌ها روشن می‌کند.

سوال: همکاری شما با سایر سازمانها و تشکلات ضد جنگ چگونه است؟

پاسخ: متأسفم که بگویم که با تمام تلاشی که برای نزدیکی و همکاری با سایر گروه‌ها انجام دادم ولی نتیجه مثبتی نگرفتم. اکثر سازمانهای زنان مثل "کد صورتی"ها یا نهادهای ضد جنگ فقط می‌خواهند در چهارچوب قوانینی که مقامات برایشان تعیین می‌کنند کار کنند، در حالی که تجربه به من آموخته که در مبارزه با دشمن نمی‌توان با قوانین ساخته شده توسط دشمن وارد میدان شد. اگر من می‌خواستم با قوانین آنها پیش بروم باید همان شب اول به خانه برمی‌گشتم ولی ماندم که بگویم من تا زمانی که شما جنایت کاران سر کار هستید اینجا خواهم بود. تا هر روز صبح که پرده اطاقتان را از درون "کاخ سفید" کنار می‌زنید مرا ببینید و بدانید که این مبارزه ادامه دارد. ولی به هر صورت من حمایت مردم را دارم.

برای حفاظت از سرزمین‌های دزدیده شده از طرف اسرائیل" و پوستر بزرگی از بوش در لباس "اوساما" که روی آن به رنگ‌های مختلف نوشته شده "تروریست واقعی" گیرایی خاصی به این کلبه محقر داده است. برای مصون نگاه داشتن عکس‌ها و پوسترها از خیس شدن در زیر باران، کانسپسیون آنها را با سلیقه خاصی با پلاستیک و چسب پوشانده است. قدمت و رنگ و روی عکس‌ها و پوسترها، حالت غم انگیزتری به آنها داده است. یکی از معضلات این شکل زندگی یا در واقع اعتراض، رفتن به دستشویی یا حمام می‌باشد. برای حل این مشکل او همواره مجبور است که از مردمی که از اعتراض او حمایت میکنند کمک بگیرد چون در هیچ زمانی نمی‌تواند مکانش را تنها بگذارد زیرا این بهانه ای برای پلیس خواهد شد که آنچه او در این سالها ساخته است را از او باز گیرد.

از او می‌خواهم که با هم گفتگویی داشته باشیم. وقتی می‌فهمد که ایرانی هستم با هیجان از دوران مبارزات دانشجویان ایرانی در کنفدراسیون، از دوران شاه و کارتر حرف می‌زند و فریادهای آنها را با ذوق تکرار می‌کند. "شاه نوکر آمریکاست، مرگ بر شاه"، "ایران ویتنام آینده، آمریکا از ایران خارج شو" و بعد با تاسف اشاره به شکست انقلاب ایران میکند و این که حکومتگران کنونی در ایران با تمام هیاهویی که راه انداخته اند بر یک سفره با واشنگتن غذا می‌خورند! این حرف‌های او نشان دهنده عمق بینش سیاسی او هستند. پس از اینکه او گفتگو را پذیرفت می‌پرسم:

سوال: انگیزه مبارزاتی برای این اعتراض طولانی چیست؟

پاسخ: انسان هر چه بیشتر بداند مسئولیت اجتماعی اش بیشتر می‌شود. چیزهایی که من در طول عمرم فهمیده ام آگاهی مرا نسبت به جنایات علیه بشریت به حدی رسانده که نمی‌گذارد نظاره گر بی تفاوتی باقی بمانم. من به دنبال بدست آوردن آزادی و عدالت هستم و می‌خواهم مردم را نسبت به سلاح‌های کشتار جمعی که موجودیت بشریت را به خطر انداخته اند آگاه کنم. مردم در همه جا به کار و مسکن نیازمندند ولی دولت‌ها به خرید سلاح برای کشتار مردم مشغولند. آنچه در آمریکا وجود دارد دمکراسی نیست بلکه فقط تبلیغات است. نگاه کنید به تهاجم به پاناما، گرانادا، دخالت در نیکاراگوئه، کویت و سومالی. نگاه کنید که چگونه حالا به صدام حسین لقب "دیوانه" می‌دهند! لابد تا زمانی که برای آمریکا کار میکرد "دیوانه" نبود! مردم باید بدانند که دولت نماینده مردم نیست بلکه نماینده شرکت‌های بزرگ است. ما باید از پایه شروع کنیم و اگر مردم رهبری را در دست بگیرند، آن موقع است که انقلاب اتفاق می‌افتد. من در این جا هستم که به مردم بگویم که آمریکا یک امپراطوری پلید است که جنایات خود را تحت پوشش اشاعه "دمکراسی" انجام میدهد.

مبارزه طبقاتی در سطح جهان

"وینست ناوارو Vincent Navarro"

مانتلی ریویو، سپتامبر ۲۰۰۶

ترجمه از: پیام

قسمت اول

نئولیبرالیسم به مثابه یک عمل طبقاتی

یکی از نشانه‌های بارز عصر ما، سلطه نئولیبرالیسم در کشورهای از لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیشرفته سرمایه‌داری و نهادهای بین‌المللی تحت نفوذ آنها (صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی) و سازمان‌های تخصصی سازمان ملل نظیر سازمان بهداشت جهانی، سازمان غذا و کشاورزی و صندوق بین‌المللی کودکان (UNICEF) است. نئولیبرالیسم که در آمریکا در زمان حکومت کارتر، رسماً آغاز شد و نفوذ خود را در سرتاسر حکومت ریگان و در بریتانیا در عصر حکومت تاجر گسترش داد، به یک ایدئولوژی جهانشمول تبدیل شد. نئولیبرالیسم به یک تئوری (و نه لزوماً یک عمل) مبتنی است که مشخصات کلی آن به قرار زیر است:

۱. دولت (یا آنچه که به غلط در عرف "حکومت" خوانده می‌شود) باید دخالت خود در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی را کاهش دهد.
۲. هرگونه قید و بند بر بازارهای کار و مالی بخاطر آزادکردن فوق‌العاده خلاق بازار باید برداشته شود.
۳. تجارت و سرمایه‌گذاری باید با از میان برداشتن مرزها و موانع برای تحرک کامل کار، سرمایه، کالاها و خدمات، برانگیخته شود.

بر اساس نظر مؤلفین نئولیبرال، پی‌گیری این اصول در سطح جهانی به تکامل فرایند "جدیدی" منجر شده است: گلوبالیزاسیون فعالیت اقتصادی که دورانی از رشد فوق‌العاده اقتصادی در سطح جهانی را بوجود آورده با عصر جدیدی از پیشرفت اجتماعی همراه بوده است. می‌گویند که برای اولین بار در طول تاریخ ما شاهد اقتصاد جهانی هستیم که در آن دولت‌ها قدرت خود را از دست می‌دهند و بازاری جهانی که در بطن شرکت‌های عظیم چندملیتی (که واحدهای اصلی فعالیت اقتصادی در جهان امروزند) تمرکز یافته است، جانشین این دولت‌ها می‌شوند.

در این جشن و پایکوبی فرایند گلوبالیزاسیون، بخش‌هایی از چپ نیز شرکت دارند. مایکل هارت Michael Hardt و آنتونیونگری Antonio Negri در کتاب معروف "امپراطوری" خود (Harvard University Press, 2000) که نقل قول‌های فراوانی هم از آن می‌شود، خلاقیت عظیم آنچه را که آنان عصر جدید سرمایه‌داری می‌نامند، خوش‌آمد می‌گویند. آنها برآنند که این دوران جدید با ساختارهای کهنه و منسوخ شده دولت فاصله می‌گیرد و نظم جدید جهانی را بوجود می‌آورد که آنرا نظام امپریالیستی می‌نامند. آنها سپس به این اصل می‌رسند که این نظم جدید بدون هرگونه سلطه دولتی و یا هژمونیک حفظ شده و ادامه می‌یابد. و می‌نویسند:

"می‌خواهیم تأکید کنیم که استقرار امپراطوری، گام مثبتی به سوی حذف فعالیت‌های نوسالوژیک مبتنی بر ساختارهای پیشین قدرت است. ما هرگونه استراتژی سیاسی نظیر احیای ملت - دولت بخاطر حمایت از مردم در تقابل با سرمایه جهانروا را که قصدش بازگشت به موقعیت‌های گذشته باشد، رد می‌کنیم. ما بر این باوریم که نظم جدید امپریالیستی از سیستم پیشین بهتر است و این را به همان مفهومی در نظر داریم که مارکس اعتقاد داشت که سرمایه‌داری یک شیوه تولید است که بر شیوه پیشین خود که جایگزین آن شده است، برتری دارد. این نقطه نظر مارکس، بدرستی بر خوارش کردن سلطه‌گرایی و هیرارشی سفت و سختی که جامعه پیش از سرمایه‌داری گرفتار آن بود و شناخت نیروی بالقوه عظیمی که سرمایه‌داری برای آزادسازی داشت، مبتنی بود."

گلوبالیزاسیون (به معنای جهانی‌شدن فعالیت اقتصادی بر اساس اصول نئولیبرال) از نظر هارت و نگری به سیستمی جهانی بدل می‌شود که فعالیت جهانی را برمی‌انگیزد که بدون هرگونه هدایت دولتی برای سازماندهی کردن عمل می‌کند. چنین نظر ستایش‌آمیز و چاپلوسانه‌ای از گلوبالیزاسیون و نئولیبرالیسم، می‌تواند توضیح‌دهنده نگاه مثبت "امیلی ایکین Emily Eakin" یکی از بررسی‌کنندگان کتاب در نیویورک تایمز و دیگر منتقدین چنین نشریاتی از کتاب امپراطوری باشد که عموماً نظر خوشی نسبت به نویسندگانی که مواضع تنوریکشان را مارکسیستی می‌دانند، ندارند. در واقع "ایکین" "امپراطوری" را چارچوب تئوریک می‌داند که جهان نیاز به درک واقعیت آن دارد. هارت و نگری، همراه با دیگر نویسندگان نئولیبرال، برای گسترش نئولیبرالیسم هورا می‌کشند. اما دیگر نویسندگان چپ برای این گسترش بیشتر مویه سر می‌دهند تا ابراز شادمانی، زیرا گلوبالیزاسیون را علت اصلی نابرابری و فقر فزاینده جهان می‌دانند. بسیار مهم است تأکید کنیم که هرچند نویسندگانی از این دست نظیر مثلاً "سوزان جرج Susan George" و "اریک هابس‌بام Eric Hobsbawm"، گلوبالیزاسیون را خوش نمی‌دارند و تفکر نئولیبرال را مورد انتقاد قرار می‌دهند، اما همچنان با نویسندگان نئولیبرال در مورد فرضیه اساسی نئولیبرال (که دولت‌ها در چنین نظام جهانی، قدرت خود را از دست می‌دهند و شرکت‌های چندملیتی جایگزین آنها می‌شوند)، همراه‌اند.

تضاد بین تئوری و عمل

بگذارید در ابتدا روشن کنیم که تئوری نئولیبرال یک چیز است و عمل آن چیزی کاملاً متفاوت. اغلب اعضای "سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD) (به انضمام حکومت فدرال آمریکا)، در طول سی سال گذشته شاهد افزایش چشمگیری در دخالت‌ها و هزینه‌های عمومی دولت‌های متبوع خود بوده‌اند. زمانی که بورسیه‌ای در زمینه سیاست‌های عمومی‌داشتیم و در این زمینه به مطالعه ماهیت دخالت‌های دولت در بسیاری از نقاط جهان پرداختیم، با قاطعیت به این نتیجه رسیدیم که دخالت‌های دولت در غالب کشورهای پیشرفته جهان سرمایه‌داری افزایش یافته است. حتی در ایالات متحده، نئولیبرالیسم ریگان به کاهش هزینه‌های عمومی فدرال منجر نشد. هزینه‌های عمومی فدرال در دوران حکومت او بخاطر افزایش فوق‌العاده هزینه‌های نظامی (از ۴/۹ به ۶/۱ در حد تولید ناخالص داخلی) از ۲۱/۶ به ۲۳ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. این رشد در هزینه‌های عمومی از طریق افزایش کسر بودجه فدرال و بالا بردن مالیات‌ها تأمین شد. اما ریگان که به رئیس‌جمهور "ضدمالیات" معروف شده بود، در عمل مالیات‌ها را برای تعداد بیشتری از مردم کشور بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری (در زمان صلح) در تاریخ آمریکا افزایش داد. و این افزایش را نه تنها در یک مرحله، بلکه در دو مرحله (در ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳) به اجرا درآورد. در مانور نشان‌دادن قدرت طبقاتی، مالیات‌ها را برای ۲۰ درصد جمعیت با بالاترین درآمدها شدیداً کاهش و مالیات بقیه مردم (یعنی کم‌درآمدها را) شدیداً افزایش داد. بنابراین، به هیچ‌وجه درست نیست که بگوئیم ریگان، نقش دولت در آمریکا را با کاهش هزینه‌های بخش عمومی و پائین آوردن مالیات‌ها، کوچک‌تر کرده است. آنچه که ریگان (و کارتر پیش از وی) انجام داد، تغییر اساسی ماهیت دخالت دولت به نحوی بود که طبقات بالایی جامعه و گروه‌های اقتصادی (نظیر شرکت‌های وابسته به صنایع نظامی) که منابع مالی تبلیغات انتخاباتی‌اش را تأمین کردند، از آن بهره‌مند شدند. پس در واقع سیاست ریگان سیاست طبقاتی بود که به زیان اکثریت طبقه کارگر تمام شد. ریگان به شدت ضدکارگر بود و هزینه‌های رفاه اجتماعی را در سطح بی‌سابقه‌ای کاهش داد.

نیاز به تأکید نیست که بگوئیم سیاست‌های ریگان به هیچ‌وجه نئولیبرال نبودند: سیاست وی را بیشتر می‌توان کینزی نامید، یعنی هزینه‌های هنگفت عمومی و کسر بودجه شدید فدرال. همچنین، دولت فدرال فعالانه در توسعه صنعتی کشور (عمدتاً و نه انحصاراً از طریق وزارت دفاع) دخالت نمود. همان‌گونه که "گاسپر واینبرگر Gasper Weinberger" وزیر دفاع حکومت ریگان اشاره کرد (در پاسخ به انتقاد دموکرات‌ها مبنی بر بی‌توجهی به بخش صنعت)، "حکومت ما، حکومتی است که سیاست صنعتی گسترده‌تری را از هر کجا در جهان غرب دنبال کرده است." (واشننگتن پست، ۱۲ جولای ۱۹۸۳). او کاملاً درست می‌گفت. هیچ حکومت غربی دیگری، چنین سیاست صنعتی وسیع و گسترده‌ای را نداشت. در واقع، دولت فدرال آمریکا، مداخله‌گرترین دولت غربی است. شواهد علمی بسیار قوی وجود دارد که نشان می‌دهد ایالات متحده آمریکا جامعه‌ای نئولیبرال (آنگونه

۱۹۸۰ - ۱۹۶۰ سریع‌تر از دوره ۲۰۰۰ - ۱۹۸۰ (با مقایسه کشورها در همان سطح توسعه که در اولین سال هر دوره بوده‌اند) بوده است. و همانگونه که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد، نرخ سالانه رشد اقتصادی سرانه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در دوره ۱۹۸۱ - ۹۹ کمتر از دوره ۸۰ - ۱۹۶۱ بوده است.

جدول شماره ۲

الف- نرخ متوسط رشد اقتصادی سرانه در کشورهای پیشرفته در حال توسعه

۱۹۸۱ - ۹۹	۱۹۶۱ - ۸۰	
۲ درصد	۳/۵ درصد	۱. کشورهای پیشرفته
۰/۷ درصد	۳/۲ درصد	۲. کشورهای در حال توسعه (به استثنای چین)

ب- رشد نابرابری‌های درآمدی، ۱۹۹۸ - ۱۹۸۰ (به استثنای چین)

درآمد ۵۰٪ از ثروتمندترین در مقابل ۵۰٪ از فقیرترین ۴٪ نابرابری بیشتر درآمد ۲۰٪ از ثروتمندترین در مقابل ۲۰٪ از فقیرترین ۸٪ نابرابری بیشتر درآمد ۱۰٪ از ثروتمندترین در مقابل ۱۰٪ از فقیرترین ۱۹٪ نابرابری بیشتر درآمد ۱٪ از ثروتمندترین در مقابل ۱٪ از فقیرترین ۷۷٪ نابرابری بیشتر

اما آنچه لازم است بر آن تأکید شود، آن است که بخاطر افزایش بیشتر رشد اقتصادی سرانه در کشورهای پیشرفته نسبت به کشورهای در حال توسعه (به استثنای چین) تفاوت نرخ رشد سرانه بین این کشورها فاجعه‌آمیز بوده است (جدول ۲). و این بدین معنی است که در عمل، نابرابری درآمد نه فقط بین این دو گروه از کشورها، بلکه در داخل خود این کشورها نیز افزایش چشمگیری یافته است. با توجه به این دو نوع نابرابری (بین و داخل کشورها)، همانگونه که "برانکو میلانویچ Branco Milanovic" با آمار و ارقام نشان داده، دریافتیم که ۱ درصد از جمعیت جهان، ۵۷ درصد از کل درآمد جهان را داراست و تفاوت درآمد بین بالایی‌ها و پایینی‌ها از ۷۸ به ۱۱۴ برابر رسیده است. همچنین باید تأکید کنیم که گرچه فقر در سطح جهانی و بین کشورهایی که سیاست‌های عمومی نئولیبرال را دنبال می‌کنند، افزایش یافته، اما بدین معنی نیست که ثروتمندان در درون هر کشور (به انضمام کشورهای در حال توسعه) فقیرتر شده باشند. برعکس، ثروتمندان، فاصله خود را با غیر ثروتمندان بیشتر و بیشتر کرده‌اند و نابرابری طبقاتی در غالب کشورهای سرمایه‌داری بیشتر شده است.

نئولیبرالیسم به مثابه عملی طبقاتی: زمینه‌های نابرابری

در هر یک از این کشورها، در نتیجه دخالت دولت، درآمد اقشار بالایی جامعه شدیداً بالا رفته است. در نتیجه، لازم است تا در اینجا به برخی از مقولات و مفاهیمی که توسط بخش وسیعی از چپ از اعتبار افتاده تلقی می‌شود، بپردازیم: ساخت طبقاتی، قدرت طبقاتی، مبارزه طبقاتی و تأثیر آنها بر دولت. این مقولات علمی هنوز هم برای درک آنچه که در هر یک از کشورها می‌گذرد، از اهمیت کلیدی برخوردار است. ابتدا باید روشن کنیم که یک مفهوم علمی می‌تواند قدیمی باشد، اما همچنان اعتبار خود را حفظ کرده باشد. "قدیمی" و "عهد عتیقی" دو مفهوم متفاوت‌اند. قانون جاذبه، قدیمی است. اما منسوخ نشده است. اگر کسی به این قانون شک دارد، می‌تواند خود را از طبقه دهم یک ساختمان به پائین بیاندازد تا صحت این قانون برایش ثابت شود. این دیدگاه وجود دارد که برخی از طیف چپ با نادیده‌انگاشتن مفاهیم علمی نظیر طبقه و مبارزه طبقاتی، با این بهانه ساده که اینها مفاهیم کهنه‌شده‌ای هستند، دست به خودکشی بزنند. بدون به رسمیت‌شناختن وجود طبقات و اتحاد طبقاتی که در سطح جهان بین طبقات مسلط کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و همچنین کشورهای در حال توسعه جهان، برقرار است، نمی‌توان به درک جهان رسید (از عراق گرفته تا رد قانون اساسی اتحادیه اروپا). نئولیبرالیسم، ایدئولوژی و عمل طبقات مسلط کشورهای پیشرفته و در حال توسعه جهان است. اما پیش از آن که جلوتر برویم، بگذارید ابتدا به وضعیت در هر یک از این کشورها بپردازیم.

ادامه مطلب در صفحه ۵

که عموماً ادعا می‌شود) نیست و دولت آمریکا نقش کلیدی خود را در توسعه اقتصاد ملی و تولید و توزیع کالاها و خدماتی که توسط شرکت‌های بزرگ چندملیتی آمریکا انجام می‌شود، کاهش نداده است. این شواهد تجربی نشان می‌دهند که دخالت دولت فدرال (در قلمروهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی) در طول سی سال گذشته افزایش یافته است. برای مثال، در قلمرو اقتصادی، سیاست حمایتی کاهش نیافته. این دخالت با سوبسیدهای هنگفت به بخش‌های کشاورزی، نظامی، هواپیماسازی و بیوپزشکی، بیشتر و بیشتر شده است. در زمینه‌های اجتماعی، دخالت‌های دولت برای تضعیف حقوق اجتماعی (و بویژه حقوق کارگری) به نحو فوق‌العاده‌ای (نه فقط در حکومت ریگان، بلکه در حکومت بوش پدر، کلینتون و بوش پسر) افزایش یافته و نظارت و کنترل حقوق شهروندی، افزایشی استثنائی یافته است. در نتیجه، دخالت حکومت فدرال در ایالات متحده کاهش نیافته، اما از سوی دیگر خصلتی کاملاً طبقاتی در طی سی سال گذشته به خود گرفته است. داستان‌های نئولیبرال در مورد کاهش نقش دولت در زندگی مردم به هیچ‌وجه با حقایق جور در نمی‌آید. در واقع، آنگونه که جان ویلیامسون، یکی از معماران فکری نئولیبرال عنوان کرده: "ما باید درک کنیم که آنچه که ایالات متحده در خارج مبلغ آن است، همان چیزی نیست که در داخل دنبال می‌کند". بهتر از این نمی‌شد گفت. به عبارت دیگر، اگر می‌خواهید سیاست عمومی ایالات متحده را درک کنید، به آنچه که انجام می‌دهد نگاه کنید و نه آنچه که می‌گوید. همین داستان در مورد اکثر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هم صدق می‌کند. دولت‌هایشان مداخله‌گرتر شده‌اند. اندازه دولت (که با صرف هزینه‌های عمومی سرانه سنجیده می‌شود)، در اغلب این کشورها بزرگتر شده است. شواهد تجربی در این مورد بسیار قوی است. آنچه که در واقع روی می‌دهد، کوچکتر شدن دولت نیست، بلکه تغییر در ماهیت دخالت دولت است که خصلت طبقاتی آن را مستحکم‌تر می‌کند.

خراب تر شدن وضعیت اقتصادی و اجتماعی جهان

برخلاف اصول نئولیبرال، سیاست عمومی آن در رسیدن به اهداف اعلام‌شده‌اش، شدیداً ناموفق بوده است.

جدول شماره ۱، رشد اقتصادی ۲۰۰۰ - ۱۹۶۰

نرخ رشد اقتصادی در کشورهای ۱۹۸۰ - ۱۹۶۰ ۱۹۸۰ - ۲۰۰۰ در حال توسعه (به استثنای چین)

نرخ رشد سالانه	۵/۵ درصد	۲/۶ درصد
نرخ رشد سرانه	۳/۲ درصد	۰/۷ درصد
نرخ رشد اقتصادی در چین		
نرخ رشد سالانه	۴/۵ درصد	۹/۸ درصد
نرخ رشد سرانه	۲/۵ درصد	۸/۴ درصد

اگر دوره ۲۰۰۰ - ۱۹۸۰ (زمانی که نئولیبرالیسم در اوج مطرح‌کردن خود بود) را با دوره بلافاصله پیش از آن یعنی ۱۹۸۰ - ۱۹۶۰ مقایسه کنیم، به سادگی درمی‌یابیم که دوره ۲۰۰۰ - ۱۹۸۰ در بسیاری از کشورهای پیشرفته و در حال توسعه سرمایه‌داری بسیار ناموفق‌تر از دوره پیشین خود عمل کرده است. همانگونه که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد، نرخ رشد سالانه و نرخ رشد سرانه در تمامی کشورهای در حال توسعه (به استثنای چین) در دوره ۱۹۸۰ - ۱۹۶۰ بسیار بیشتر از (۵/۵ و ۳/۲ درصد) از دوره ۲۰۰۰ - ۱۹۸۰ (۲/۶ و ۰/۷ درصد) بوده است.

"مارک وایزبرت Mark Weisbrot"، "دین بیکر Dean Baker" و "دیوید رزنیک David Rosnick" با آمار و ارقام نشان داده‌اند که شاخص‌های بهبود کیفیت زندگی و رفاه اجتماعی (نرخ مرگ و میر کودکان، نرخ ثبت‌نام در مدارس، طول عمر متوسط و...) در دوره

ستون آزاد

روناک مدائن
۶ دسامبر ۲۰۰۶

قرارداد نهایی صلح میان مائونیست ها و دولت نپال خطر نابودی دستاوردهای یک جنبش انقلابی

در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۰۶ کمونیست‌های مبارز جهان با خیر تصویب قرارداد نهایی صلح نپال به نام "قرارداد تکمیلی صلح" مواجه شدند، قراردادی که مطالعه مواد آن با توجه به شرایط حاکم بر جهان و نپال نشان می‌دهد که در عمل به هدر دادن دستاوردهای ۱۰ سال مبارزه خلق نپال و به ادامه شرایط اسارت‌بار زحمتکشان نپال و حبس مبارزین‌شان در اردوگاه‌های تحت نظارت امپریالیست‌ها منجر خواهد شد. در دو مطلبی که قبلاً در این باره نوشتیم، سعی کرده‌ام که عوارض قراردادهای اولیه صلح را بر علیه منافع جنبش انقلابی مردم نپال به اطلاع همگان برسانم. در ادامه آن دو مطلب، در این نوشته تلاش می‌کنم که مفاد "قرارداد نهایی صلح" را مورد بررسی مختصر قرار دهم و به عکس‌العمل سرشار از فحش و ناسزای آرمان کوشا که فحش‌نامه‌اش بوسیله حزب کمونیست ایران م.ل.م تکثیر شده است نیز اشاره نمایم.

"قرارداد تکمیلی صلح" (همانطور که در مقدمه و در بند ۱،۴ آن آمده است) در واقع مکمل و دربرگیرنده قرارداد ۱۲- ماده‌ای (مصوبه ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵)، قرارداد ۸- ماده‌ای (مصوبه ۱۶ ژوئن ۲۰۰۶)، آئین نامه ۵- ماده‌ای، پلتفرم نشست ۸ نوامبر ۲۰۰۶، نامه (۹ اگوست ۲۰۰۶) مائونیست‌ها و دولت نپال به سازمان ملل، و چند آئین‌نامه و دستورالعمل دیگر می‌باشد. بنابراین، بر اساس قرارداد نهایی، تمام این مواد نیز قرار است که اجرا شوند. به عنوان مثال یکی از آنها خلع‌سلاح‌کردن ارتش خلق و محبوس کردن‌شان در قرارگاه‌های تحت نظر سازمان ملل می‌باشد.

طبق ماده ۴،۱، رزمندگان ارتش خلق باید در چندین کمپ و تحت نظارت سازمان ملل قرار بگیرند. البته این اصل پیش از این نیز در قرارداد ۱۲- ماده‌ای (ماده شماره ۳) و قرارداد ۸- ماده‌ای (که در ماده اول آن بر اجرای قرارداد ۱۲- ماده‌ای تکیه شده) ذکر شده بود. این مطلب را من در نوشته‌های قبلی ذکر کردم و گفتم که در صورت عملی‌شدن این قراردادها ارتش خلق عملاً خلع‌سلاح خواهد شد. ولی طرفداران حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در فحش‌نامه‌های خود این واقعیت را تکذیب کرده و به من اتهام دروغ‌گویی زدند.

طبق ماده ۴،۳، دولت نپال غذا و احتیاجات روزانه رزمندگان خلع‌سلاح‌شده خلق را تأمین می‌کند.

این ماده چه معنایی جز این دارد که در واقع رزمندگان ارتش خلق زندانی دولت مرکزی می‌شوند و معلوم نیست که این اسارت تا کی ادامه خواهد داشت. در این قرارداد هیچ‌گونه جنول زمانی برای خاتمه این امر مشخص نشده است. آیا قرار است که این اسارت مادام‌العمر باشد؟ بواقع تا کی این وضع ادامه یافته و چه نتایجی به بار خواهد آورد؟ آیا باید در این شک کرد که در فقدان حرکت فعال مبارزاتی، و به دلیل محتاج‌بودن رزمندگان به دولت و امپریالیست‌ها حتی برای احتیاجات اولیه زندگی، احتمال استحاله و تسلیم برخی از آنها و رشد فساد گسترش نیابد؟

طبق ماده ۴،۴، دولت موقت کمیته‌ای را برای تفتیش و بازرسی، و بازرسی و بازپروری رزمندگان خلع‌سلاح‌شده تشکیل می‌دهد. احتمالاً آن افرادی که در فحش‌نامه‌هایشان از این قراردادهای صلح دفاع می‌کنند، بازپروری رزمندگان خلع‌سلاح‌شده ارتش خلق توسط یک

دولت بقول خودشان "نیمه‌فئودالی- نیمه‌مستعمره" را منطبق بر آموزش‌های رفیق مائو می‌دانند.

اما واقعیت این است که مسلماً یک دولت حافظ جامعه "نیمه‌فئودال- نیمه‌مستعمره" اعضای ارتش خلق (خلع‌سلاح‌شده) را برای پذیرش سیستم طبقاتی آماده کرده و تعلیم خواهد داد. در واقع (با توجه به قرارداد فوق) می‌بینیم که هدف از پروسه صلح این بوده که گرایش به مبارزه مسلحانه و براندازی نظم استثمارگرانه حاکم را نابود سازد.

طبق ماده ۴،۵

دولت نپال حفاظت از رهبران مائونیست را به عهده خواهد گرفت.

این بدان معنا است که همان دولتی که تا دیروز مبارزین را قتل‌عام می‌کرد، امروز حفظ جان رهبران مائونیست را به عهده دارد! آیا این است معنای دموکراسی نوین؟ آیا وظایف امنیتی انقلاب را باید نیروهای انقلابی و ارتش مسلح خلق به عهده داشته باشند یا نیروهای مسلح دولتی که دشمن خلق محسوب می‌شوند؟

طبق ماده ۴،۶، عملاً فقط ارتش خلق خلع‌سلاح خواهد شد و ارتش دولتی بخشی از سلاح و مهمات‌اش را حفظ خواهد کرد. طبق این ماده باید به تعداد مساوی از دولت نپال و ارتش خلق اسلحه و مهمات گرفته شده و در انبارهای تحت نظر سازمان ملل نگهداری شوند. از قبل معلوم است که مقدار سلاح‌های دولت مرکزی با توجه به حمایت‌های خارجی همواره بیشتر است و به این ترتیب سلاح‌های قابل توجهی در دست آنها باقی می‌ماند. البته طبق همین ماده، سلاحی که در دست دولت می‌ماند نباید علیه مائونیست‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

سوال من این است که اگر اینقدر به دولت و ارتش دولتی اعتماد داشتیم که به مائونیست‌ها حمله نمی‌کند، چرا تاکنون با آنها جنگیدیم و یا چرا نمی‌گذاریم این دولت و ارتش قابل اعتمادش تمام سلاح‌هایشان را حفظ کنند؟

طبق ماده ۵،۱، ۸، تمام زمین‌ها و خانه‌ها و اماکنی که در جریان مبارزه مسلحانه و اصلاحات ارضی دموکراتیک توسط دولت‌های خودمختار محلی از زمینداران و سرمایه‌داران گرفته شده و میان کشاورزان فقیر تقسیم شد، باید فوراً به زمینداران (به گفته این قرارداد به "صاحبان اصلی" آنها) بازگردانده شود. آیا این به معنای پیش‌رفت انقلاب است یا به معنای پسر رفت آن؟

گر چه در ماده ۳،۷ گفته شده است که سیستم فئودالی منهدم و فرم ارضی انجام خواهد شد. آیا دولت ضدخلق نپال قرار است زمین‌هایی را که در نتیجه پیشرفت انقلاب در میان دهقانان تقسیم شده بود را از آنها پس بگیرد و دوباره برای به‌اصطلاح نابودی سیستم فئودالی آنها را در میان دهقانان تقسیم کند؟! معلوم نیست که مدافعین مذاکرات صلح با چه استدلالی باز پس گرفتن دستاوردهای مبارزات خلق و برگرداندن زمین‌ها به زمینداران را فرم ارضی و "انهدام سیستم نیمه‌فئودالی" می‌نامند!

طبق ماده ۱۰،۱

دولت‌های خودمختار محلی و دادگاه‌های خلقی منحل خواهند شد.

یادآوری می‌کنم که این ماده تکرار بند ۴ قرارداد ۸- ماده‌ای می‌باشد. بنابراین، با عملی‌شدن این قرارداد، همه آن حرف‌های سابق "پراچاندا" رهبر حزب کمونیست نپال در مورد قدرت دوگانه دود شده و هوا خواهد رفت! البته یکی از اعضای تیم مذاکره‌کننده مائونیست‌ها به نام "دینا نث شارما" در این مورد اعلام کرد که "ما پیش از امضای قراردادهای صلح این تصمیم را گرفته بودیم که دولت‌های خلقی و ادارات خودمختار محلی و سیستم اداره مناطق آزادشده را منحل کنیم و سیستم سازماندهی حزب را بنا بر مصالح خلق تغییر دهیم."

آیا امکان دارد که "پراچاندا" همان موقع که شعار "قدرت دوگانه" می‌داده (و نظرات او در سایت حزب کمونیست ایران م.ل.م به زبان فارسی ترجمه می‌شده) در ذهن خود نقشه انحلال قدرت‌های خودمختار محلی را می‌ریخته است؟ شاید بشود تحت پوشش تغییر سازماندهی، این عقب‌نشینی را توجیه کرد اما نمی‌شود عقب‌نشینی را پیش‌روی نامید.

محض اطلاع خوانندگان این مطلب باید بگویم که منتقدین این قلم، من را به دلیل اینکه از سخنرانی "پراچاندا" در تلویزیون بی-بی-سی فاکت آورده بودم، "منشی و برده امپریالیسم" خوانده و ما را به سایت‌های سازمانی خودشان و سایت‌های احزاب برادر مائونیست رجوع می‌دهند.

نگاهی به برخی اخبار

● آگوستو پینوشه در حالیکه خانواده های قربانیانش در تلاش بودند تا او را به خاطر جنایاتش به محاکمه بکشاند سرانجام در سن ۹۱ ساگی درگذشت. پینوشه که مجری کودتای امریکائی سپتامبر ۱۹۷۳ بر علیه حکومت رئیس جمهور سوسیالیست شیلی- سالوادور آلنده- بود پس از به قدرت رسیدن با سببیت تمام، چند هزار نفر از کمونیستها، اعضای سندیکاهای کارگری و آزادیخواهان شیلی را به قتل رساند و به همین خاطر در فرهنگ سیاسی مبارزین جهان به سمبل دمنشی و جنایت معروف شده بود.

● به گزارش آسوشیتدپرس رئیس جمهور افغانستان- حامد کرزای- پس از بالا گرفتن رسوائی کشتار کودکان و مردم بیگناه این کشور به دست ارتش امریکا و نیرو های ناتو در یک سخنرانی اعتراف کرد که "ظلمی که بر مردم افغانستان روا می شود، بسیار زیاد است و افغانستان نمی تواند این ائتلاف را نسبت به کشتن کودکان افغان متوقف کنند." کرزای در همین سخنرانی با اعتراف به این واقعیت که: "ما نمی توانیم مانع ورود تروریست ها از پاکستان شویم. ما نمی توانیم از مباران تروریست ها توسط ائتلاف جلوگیری

کنیم." ماهیت پوشالی حکومت خود را به نمایش گذاشت.

● به گزارش سایت "بازتاب" با همکاری سفارت امریکا در امارات، شخصی که خود را عامل ترور قاضی مقدسی معرفی می کرد دستگیر و تحویل جمهوری اسلامی داده شد. این فرد مجید کاووسی نام دارد که با مراجعه به سفارت امریکا در ابوظبی خواهان ملاقات با سفیر امریکا می شود اما "کارکنان سفارت امریکا در ابوظبی، اقدام به ضبط مکالمات و گرفتن عکس از او درباره اعتراف به قتل قاضی مقدس و دیگر سخنان او کرده و قرار ملاقاتی برای او تعیین می کنند." و سپس نامبرده را به پلیس امارات تحویل و آنها نیز او را به رژیم تحویل می دهند.

● نماینده گچساران در مجلس شورای اسلامی از عدم برخورد جدی و فعال مسئولان امنیتی استان با پرونده حمله به خانه مسکونی ابراز نگرانی کرده و گفت: علیرغم اینکه منزل اش دو بار مورد حمله افراد ناشناس قرار گرفته که یکبار آن هم مسلحانه بوده اما مسئولان مربوطه برخورد فعال با مسئله نداشته اند.

● به گزارش خبرگزاری فارس، به علت انفجار دو بمب در شهر زاهدان تعدادی مجروح شدند. یکی از این بمبها در مقابل استانداری این شهر منفجر شد و دیگری

در مقابل دانشگاه زاهدان که باعث مجروح شدن یک دانشجوی اهل نهبندان گردید.

● به گزارش فارس، دو جوان موتورسوار وقتیکه با ماموران کلاتتری یوسف آباد مواجه شده و ماموران قصد بازرسی آنها را داشتند بسوی آنها شلیک کرده و گریختند در این درگیری یکی از ماموران به دلیل اصابت گلوله به سرش کشته شد.

● به گزارش رسانه های جمعی در دانمارک راه آهن این کشور به جای نابود کردن واگن هائی که به دلیل استفاده از پشم شیشه در ساخت شان سرطان زا تشخیص داده شده بودند این واگن ها را به جمهوری اسلامی فروخته است به این ترتیب با این معامله کتیف سلامت کارگران راه آهن در ایران و مردم ستم دیده ای که مجبورند از این واگن ها استفاده کنند به طور جدی به خاطر سود جوئی مشتی سرمایه دار افتاده است. این معامله کتیف در شرایطی به انجام رسیده که متاسفانه تاکنون چند راننده قطار و کارگرانی که با این واگن ها در دانمارک تماس داشته اند به بیماری سرطان ریه مبتلا شده و حتی برخی از آنها به همین علت در گذشته اند.



برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>